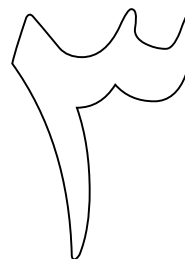


## چالش‌های سازمان ملل متحد در دموکراسی‌سازی جوامع قومی - مذهبی (موارد مطالعه پس از جنگ سرد در آفریقا)\*



قدرت احمدیان\*\*

ندا حیدری\*\*\*

### چکیده

در دوره پس از جنگ سرد منازعات قومی - مذهبی در آفریقا با شدت و عمق بیشتری از سر گرفته شد. از آنجاکه دولت‌های داخلی ناتوان از کنترل این منازعات بودند و منازعات تهدیدی برای امنیت بین‌المللی بود، جامعه بین‌المللی برای مدیریت این منازعات وارد عمل شد. به این ترتیب که سازمان ملل متحد در قالب نسل دوم عملیات‌های حفظ صلح به دموکراسی‌سازی در کشورهای آفریقا پرداخت. اما با وجود این تلاش‌ها، منازعات نه تنها حل نشد بلکه افزایش و استمرار یافت. ناکارآمدی این الگوی سازمان ملل برای مدیریت منازعات، به عنوان یک مسئله مهم مطرح می‌شود. هدف این مقاله، بررسی و علت‌یابی مسئله شکست الگوی مدیریتی سازمان ملل، یعنی دموکراسی‌سازی برای حل منازعات قومی - مذهبی در آفریقای پس از جنگ سرد است. از این رو در موضوع مورد بحث با بهره‌گیری از نظریه نهادگرایی در مقوله گذار به دموکراسی، دلایل شکست اقدام سازمان ملل در زمینه دموکراسی‌سازی و ناکامی زمامداری دموکراتیک و استمرار منازعات در آفریقا مورد ارزیابی قرار گرفته است.

**واژه‌های کلیدی:** سازمان ملل متحد، منازعات قومی - مذهبی، زمامداری دموکراتیک

\* این مقاله برگرفته از پایان نامه کارشناسی ارشد ندا حیدری به راهنمایی دکتر قدرت احمدیان در دانشگاه رازی می‌باشد.

\*\* استادیار علوم سیاسی دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه رازی کرمانشاه  
ghudratt@yahoo.com  
neda.heidari@gmail.com

\*\*\* کارشناسی ارشد علوم سیاسی دانشگاه رازی کرمانشاه  
تاریخ دریافت: ۹۲/۸/۱  
تاریخ پذیرش: ۹۲/۹/۱۰  
فصلنامه سازمان‌های بین‌المللی، سال اول، شماره چهارم، زمستان ۱۳۹۲، صص ۱۴۰-۸۹



### مقدمه

در دوره پس از جنگ سرد، با فروپاشی نظام دوقطبی، نظم ظاهری دوره جنگ سرد نیز از بین رفت و منازعات قومی - مذهبی در کشورهای چندپاره قومی جهان سوم و از جمله در کشورهای قاره آفریقا شعله‌ور شد.

از میان منازعات قومی - مذهبی<sup>۱</sup> در کشورهای چندپاره قومی جهان سوم پس از جنگ سرد، منازعات قومی - مذهبی در منطقه آفریقا قابل توجه است (سیمبر، ۱۳۷۳: ۷۱). آفریقا نیز به‌عنوان جهان سوم از توسعه‌نیافتگی و فقدان دموکراسی رنج می‌برد (اییکچی، ۱۳۸۴: ۱۲۸) و بی‌ثباتی و منازعات قومی - مذهبی در کشورهای آفریقایی یکی از مسائل حائز اهمیت در امنیت بین‌المللی در دوران پس از جنگ سرد محسوب می‌شود (سیمبر و قربانی، ۱۳۸۷: ۲۲۴)؛ زیرا تشدید درگیری‌های قومی - مذهبی در دوران پس از جنگ سرد، در بعد امنیتی تأثیرات گسترده‌ای به‌همراه داشت، به‌گونه‌ای که امنیت جهانی به علت گسترش منازعات قومی - مذهبی پس از پایان جنگ سرد در معرض تهدید قرار گرفت. از این‌رو گسترش این منازعات نگرانی‌هایی را در جامعه بین‌المللی ایجاد کرد که باعث تغییر مواضع بین‌المللی در مورد مدیریت آنها شد. به این ترتیب که با افزایش منازعات قومی - مذهبی و تهدیدات امنیتی ناشی از آن، جامعه بین‌المللی از جمله سازمان ملل متحد برنامه‌هایی از قبیل عملیات‌های حفظ صلح و برنامه‌های اعمال دموکراسی را در راستای کاهش و حل و فصل منازعات در دستورکار خود قرار دادند.

درواقع در دوران پس از جنگ سرد، مواضع بین‌المللی نسبت به کشمکش‌های سیاسی قومی با تغییر و دگرگونی آشکاری همراه بود، به طوری که پایان جنگ سرد

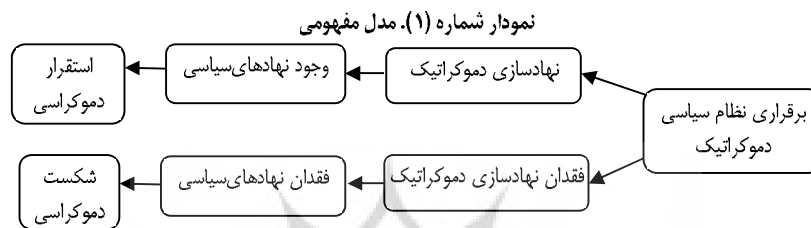
افق مدیریت بحران‌های منطقه‌ای و بین‌المللی جهان سوم را روشن‌تر ساخته است. در این راستا می‌توان به نقش فعال نیروهای پاسدار صلح سازمان ملل متحد در کشورهای افریقایی اشاره کرد (سیمبر و قربانی، ۱۳۸۷: ۲۳۴). کمک به برگزاری انتخابات یکی از نخستین اقداماتی است که جامعه بین‌المللی در دهه ۱۹۹۰ برای برقراری دموکراسی در دیگر کشورها انجام داد (اوتاوی، ۱۳۸۶: ۲۶۳). با وجود تلاش نیروهای سازمان ملل برای برقراری صلح و دموکراسی و اعمال برخی رویه‌های دموکراتیک، نه‌تنها منازعات قومی - مذهبی حل‌وفصل نشد و کاهش نیافت، بلکه درگیری‌ها افزایش یافت و تنش‌ها تشدید شد.

برای نمونه می‌توان به برگزاری انتخابات چندحزبی در برون‌دی اشاره کرد که توسط کمک‌دهندگان بین‌المللی انجام گرفت. این تلاش نه‌تنها به دموکراسی منجر نشد بلکه منازعه‌ای خشونت‌بار را به‌همراه آورد (اوتاوی، ۱۳۸۶: ۲۴۲). در واقع این موضوع که تلاش‌های سازمان ملل متحد برای کاهش منازعات قومی - مذهبی در جهان سوم و به‌ویژه در افریقا، نتیجه عکس داد، به‌عنوان یک مسئله نمایان می‌شود. می‌توان گفت افزایش منازعات قومی - مذهبی در جوامع چندپاره قومی افریقا پس از جنگ سرد، با وجود اعمال رویه‌های دموکراتیک از سوی سازمان‌های بین‌المللی، به‌عنوان یک مسئله مهم مطرح می‌شود که بسیار قابل توجه است. به‌این ترتیب پاسخ به این پرسش که «چرا سازوکار دموکراسی‌سازی سازمان ملل متحد قادر به حل‌وفصل منازعات قومی - مذهبی در افریقای پس از جنگ سرد نبوده است؟» مبنای این مقاله قرار می‌گیرد. فرضیه‌ای که در پاسخ به پرسش اصلی مطرح و بررسی می‌شود این است که «فقدان نهادهای سیاسی دموکراتیک و بی‌توجهی سازمان ملل متحد به آن، عامل عدم موفقیت سازوکار دموکراسی در حل‌وفصل منازعات قومی - مذهبی در افریقای پس از جنگ سرد است». مهم‌ترین یافته مقاله این است که در نتیجه فقدان نهادهای سیاسی لازم برای دموکراسی در کشورهای افریقا، دموکراسی‌سازی مورد نظر سازمان ملل با شکست مواجه شده و ناکارآمدی الگوی زمامداری دموکراتیک موجب شده است که نه‌تنها منازعات کاهش نیابد، بلکه بیش‌ازپیش افزایش یافته و استمرار پیدا کند. روش تحقیق این مقاله، تحلیلی - توصیفی است و از نظریه‌های مکتب نهادگرایی برای تحلیل یافته‌ها و اطلاعات بهره

گرفته می شود.

### ۱. چارچوب نظری: نهادگرایی و مسئله صلح دموکراتیک

نظریه نهادگرایی، نظریه‌ای است که می‌تواند قادر به تبیین گذار به دموکراسی در جوامع مختلف باشد. مدل مفهومی به‌کار گرفته‌شده در این مقاله براساس نظریه نهادگرایی، به‌صورت زیر است:



مکتب نهادگرایی جدید که در دهه‌های پایانی قرن بیستم پایه‌گذاری شد بر اهمیت نهادهای اجتماعی و تاریخ هر جامعه و نقش آنها در فرایند اتخاذ تصمیمات تأکید می‌کند و از ارائه قوانین جهان‌شمول اجتناب می‌ورزد؛ از این‌رو توانمندی تبیین پدیده‌ها و در نتیجه توانایی حل مسائل مختلف را به‌طور چشم‌گیری افزایش می‌دهد. این مکتب به‌لحاظ توانمندی‌های نوظهور در تبیین پدیده‌های اقتصادی، سیاسی و... می‌تواند برای جهان سوم که کلاف سردرگم و معمای توسعه‌نیافتگی گریبانگیر آنهاست، بسیار مفید باشد (متوسلی، ۱۳۸۸: ۸۲-۸۱). آنچه به‌عنوان چارچوب نظری این مقاله مدنظر قرار دارد، نهادگرایی نوین در علوم سیاسی است. از نخستین مدافعان نهادگرایی نوین در علوم سیاسی جیمز مارچ<sup>۱</sup> و یوهان اولسن<sup>۲</sup> را می‌توان نام برد که این نهضت را پایه‌گذاری و نام‌گذاری کردند. نهادگرایی نوین یک گونه منفرد نیست، بلکه یک نوع کلی است که تعدادی گونه‌های خاص در درون آن وجود دارند (پیترز، ۱۳۸۶: ۲۹ و ۳۰).

نهادها مخلوق نوع بشرند. در واقع نهادها قوانین بازی و حرکت در جامعه هستند یا به‌عبارتی سنجیده‌تر قیودی هستند وضع‌شده از جانب نوع بشر که روابط

1. James March, 1928-p.

2. Johan Olsen, 1939-p.

متقابل انسان‌ها با یکدیگر را شکل می‌دهند. در نتیجه نهادها سبب ساختارمند شدن انگیزه‌های نهفته در مبادلات بشری می‌شوند، چه این مبادلات سیاسی باشند، چه اقتصادی و چه اجتماعی یعنی هر تصمیم و انتخابی در چارچوب نهادها و براساس نهادها شکل می‌گیرد (نورث، ۱۳۷۷: ۲۳-۱۹). نهادها به‌منظور کاستن از عدم قطعیت در مبادلات انسانی شکل گرفته‌اند (نورث، ۱۳۸۵: ۹۴) و نحوه عملکرد را تحت تأثیر قرار می‌دهند (نورث، ۱۳۷۷: ۲۳). در مورد چگونگی و منشأ شکل‌گیری نهادها، باید گفت نهاد نوعی سازماندهی است که بیشترین انطباق را با محیط ارزشی، باورها و عقاید، مذهب و فرهنگ دارد (نبوی، ۱۳۸۹: ۸). به‌طور کلی نهاد، چارچوبی است که انسان با هدف مشخص، وضع و در چارچوب آن به تعامل با دیگران می‌پردازد، از این‌رو قدرت انتخاب، پیش‌بینی و اطمینان افزایش و هزینه‌ها کاهش می‌یابد.

تأسیس نهادها بیشتر کارکردی است و ساخت ندارد. یعنی فرهنگ آن وجود دارد (نبوی، ۱۳۸۹: ۳۶). در مورد انواع نهادها باید گفت نهادها هم می‌توانند رسمی باشند هم غیررسمی (نورث، ۱۳۷۷: ۲۰). در واقع نهادها از قواعد رسمی یعنی قوانینی که افراد بشر وضع می‌کنند (قانون اساسی، قوانین عمومی، مقررات) و نهادهای غیررسمی (حقوق عرفی، پیمان‌ها، هنجارهای رفتاری، آداب‌ورسوم و قواعد و اصول رفتاری) تشکیل شده است (نورث، ۱۳۸۵: ۹۹).

ریشه‌های تفکر سیاسی در تحلیل و واریسی نهادها قرار دارد (پیترز، ۱۳۸۶: ۶). مطالعه نهادهای سیاسی نقشی اصلی در هویت رشته علوم سیاسی دارد (مارش و استوکر، ۱۳۸۴: ۸۵). در تعریف مارچ و اولسن نهادهای سیاسی مجموعه‌ای از قواعد و کارهای یکنواخت روزمره و از درون باهم مرتبطی است که اقدامات مناسب را به‌شکل ارتباطات بین نقش‌ها و موقعیت‌ها تعریف می‌کند. این روند مشتمل بر تعیین این است که این موقعیت چیست، چه نقشی آن را ایفا می‌کند و چه اجباری از آن نقش در این موقعیت وجود دارد (پیترز، ۱۳۸۶: ۵۳). در واقع این نهادها دارای ماهیتی هستند که به‌طور مداوم در اعضای یک جامعه دستوراتی را مبنی بر اینکه آنان باید در تعقیب اهداف سیاسی به شیوه خاصی عمل کنند، القاء می‌کند (مارش و استوکر، ۱۳۸۴: ۹۰). نهادگرایان، نظم سیاسی را نتیجه استقرار

نهادهای سیاسی، اداری، نظامی و فرهنگی می‌دانند و متقابلاً نابسامانی‌ها و منازعات سیاسی را محصول تضعیف این نهادها می‌شمرند (دلاوری، ۱۳۸۷: ۴۷).

برای استقرار هر نظام سیاسی، باید زیرساخت‌های لازم و نهادهای سیاسی‌ای که لازمه به‌وجود آمدن آن نظام هستند، ایجاد شود. هر نظام سیاسی، برای شکل‌گیری به نهادهای خاص خود نیاز دارد. علاوه بر این هیچ نظامی بدون وجود نهادهای خاص خود قادر به ادامه حیات نیست. برای مثال نمی‌توان مدعی یک نظام دموکراتیک بود اما خود را از وجود نهادهای سیاسی از جمله انتخابات، احزاب و نهادهای دیگری که بیانگر بازتاب نظرات مردم هستند، بی‌نیاز دانست (نقیب‌زاده، ۱۳۸۷: ۱۶۷ و ۱۶۳). بنابراین برای تحقق دموکراسی باید نهادهای سیاسی دموکراتیک که لازمه نظام سیاسی دموکراتیک‌اند، شکل گرفته و وجود داشته باشند. به این ترتیب وجود نهادهای سیاسی دموکراتیک و فرهنگ دموکراتیک در هر جامعه‌ای نه تنها لازمه دموکراسی است بلکه موجب گسترش دموکراسی در آن جامعه نیز می‌شود و نبود این شرایط نیز ایجاد نظام سیاسی دموکراتیک را با مانع مواجه می‌سازد. نهادهای سیاسی که برآمده از فرهنگ و شرایط داخلی در یک جامعه باشند، لازمه گذار دموکراتیک‌اند. واقعیت این است که نظام سیاسی بازتاب فرهنگ سیاسی مردم است، که اگر فرهنگ مردم دموکراتیک باشد یا به سمت و سوی دموکراتیک هدایت شود و متناسب با آن نهادهای سیاسی دموکراتیک ایجاد شود، بازتاب آن را می‌توان در نظام سیاسی دموکراتیک مشاهده کرد. در مجموع وجود نهادهای سیاسی دموکراتیک که توسط فرهنگ مردم تأیید شده باشند، بسیار مهم و لازمه ایجاد نظام سیاسی دموکراتیک است.

در دهه‌های اخیر در نتیجه تحول روش‌های حل و فصل منازعه، فرهنگ صلح و رسیدن به صلح پایدار از سوی سازمان ملل، سایر مراجع جهانی و پژوهشگران صلح مطرح شده است. تحقق صلح پایدار مستلزم بسترسازی مناسب برای فرهنگ صلح و از جمله عوامل مهم آن توسعه نهادهای سیاسی - اجتماعی و همچنین آموزش آحاد جامعه از سطوح پایین به منظور تغییر رفتارهای خشونت‌آمیز به صلح است (جوادی و متین، ۱۳۸۷: ۱۵). به این ترتیب که اگر شرایط داخلی فراهم باشد، دموکراسی‌سازی با موفقیت انجام می‌گیرد، اما اگر شرایط داخلی یک کشور مهیای

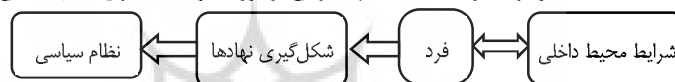
پذیرش دموکراسی نباشد و برای این منظور نهادسازی صورت نگیرد، دموکراسی‌سازی با شکست مواجه می‌شود. در این شرایط، حتی اگر به صورت مقطعی و کوتاه‌مدت تلاش‌هایی برای برقراری دموکراسی انجام گیرد اما عوامل داخلی از پذیرش آنها اجتناب کنند، ثبات نظام سیاسی دموکراتیک با بحران مواجه می‌شود.

اگر برای حرکت در مسیر هدفی خاص، مجموعه نهادهای لازم وجود ندارند، باید نهادسازی صورت گیرد تا اهداف مورد نظر تحقق پیدا کنند. البته برای دستیابی به نهادهای مطلوب دو رویکرد وجود دارد: ۱. نهادسازی صورت گیرد؛ ۲. اصلاحات ساختاری در نهادها انجام شود. رویکرد دوم رویکرد معقول‌تری است (نبوی، ۱۳۸۹: ۳۰-۲۸). در واقع باید با توجه به نیازهای جامعه و براساس فرهنگ و ارزش‌های جامعه، برای توسعه و حرکت به سمت هدف مطلوب، نهادسازی شود.

اهمیت نظریه نهادگرایی در گذار به دموکراسی و اهمیت نهادها برای دستیابی به دموکراسی، از این جهت است که از نظر نهادگرایان فرد اساس نهاد را تشکیل می‌دهد. از این رو فرد با شکل دادن به نهادهای غیررسمی متأثر از ارزش‌ها و فرهنگ خود به نهادهای رسمی نیز شکل می‌بخشد و مجموعه این تحولات در نتیجه در نظام سیاسی بازتاب می‌یابد. بنابراین افراد جامعه و فرهنگ آنها بسیار اهمیت می‌یابند. نهادگرایان به نقش فرد، ارزش‌های فردی و فرهنگ تاریخی او باور دارند، که این فرد نیز متأثر از عوامل و شرایط سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و... است و متقابلاً بر آن شرایط نیز تأثیرگذار است. در واقع ارزش‌های فردی و شرایط محیطی همدیگر را بازتولید می‌کنند. بنابراین اگر نهادها برآمده از فرهنگ دموکراتیک در جامعه باشند، به سمت دموکراتیک شدن هدایت می‌شوند و در واقع نظام دموکراتیک را تقویت می‌کنند و در آن قالب، پاسخ‌گوی مردم خواهند بود. به‌طور کلی نظریه نهادگرایی به دلیل توجه به شرایط و زیرساخت‌های داخلی جوامع، در نظر گرفتن نقش فرهنگ و عوامل بومی و نیاز به نهادهایی متناسب با ویژگی‌ها و شرایط داخلی جوامع برای گذار به دموکراسی است، که اهمیت می‌یابد. نظریه نهادگرایی اکثر شرایط موجود و ممکن را برای گذار دموکراتیک در نظر می‌گیرد و مهم و مؤثر می‌داند. بنابراین نظریه نهادگرایی، با داشتن دیدگاهی همه‌جانبه،

نظریه‌ای جامع و قادر به تبیین گذار دموکراتیک در جوامع مختلف است. در مجموع نهادگرایان معتقدند شکل‌گیری نظام سیاسی دموکراتیک و برقراری صلح دموکراتیک، بدون ایجاد نهادهای سیاسی لازم امکان‌پذیر نیست. حال باید دید تلقی سازمان ملل متحد از دموکراسی‌سازی و نحوه رویارویی این سازمان با منازعات قومی - مذهبی در افریقا به چه شکل بوده است. در واقع باید روشن ساخت که عملکرد سازمان ملل در زمینه دموکراسی‌سازی جوامع دارای درگیری‌های قومی - مذهبی، تا چه حد توانسته نتیجه‌بخش باشد و دلیل شکست و نقاط ضعف آن کجاست.

نمودار شماره (۲). دیدگاه نهادگرایی در مورد نحوه شکل‌گیری نظام سیاسی

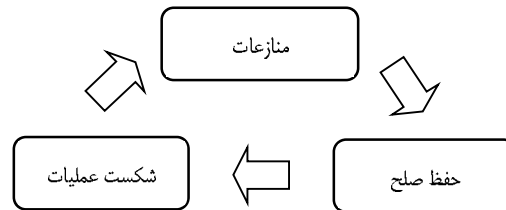


## ۲. استمرار منازعات قومی - مذهبی در افریقا پس از جنگ سرد

از مشخصه‌های کشورهای افریقایی پس از جنگ سرد، تشدید و گسترش منازعات قومی - مذهبی است؛ به طوری که با وجود اعمال برنامه‌های کاهش منازعات از سوی جامعه بین‌المللی، کماکان استمرار و تشدید منازعات قومی - مذهبی، ویژگی غالب در کشورهای افریقایی است. در این بخش، منازعات قومی - مذهبی در کشورهای رواندا، سومالی، سودان (دارفور) و لیبیا پس از جنگ سرد و مداخله مسالمت‌آمیز سازمان ملل متحد برای کاهش این منازعات و متعاقب آن شکست اقدام ملل متحد و استمرار منازعات، مورد بررسی قرار می‌گیرد. روند منازعات و مداخله برای حل آن، در دوره‌های زمانی متوالی و منقطع به گونه‌ای پیش‌رفته که حالت دور، به خود گرفته است. این سلسله منازعات و تلاش‌ها برای حل آن را می‌توان دور منازعه - صلح در افریقا، نام نهاد. ویژگی غالب و ثابت این دور نیز وجود منازعات است و نکته قابل توجه ناکامی تلاش‌ها برای مدیریت منازعات و به‌ویژه شکست اقدام سازمان ملل متحد برای دموکراسی‌سازی این جوامع به‌منظور کاهش منازعات است.



نمودار شماره (۳). دور منازعه - صلح در افریقا (شکست عملیات حفظ صلح ملل متحد)



### ۲-۱. رواندا

در سال ۱۹۷۳ *جونوال هابیاریماننا*<sup>۱</sup> از قبیله هوتو<sup>۲</sup> در کشور رواندا<sup>۳</sup> در شرق افریقا، طی یک کودتا قدرت را به دست گرفت، یک دولت تک‌حزبی تأسیس کرد، تبعیض‌های قومی را نهادینه کرد، و رقابت‌های منطقه‌ای را نیز به کشور مبتنی بر مخاصمات قومی، افزود (Atie, 2001: 27). اختلاف گروه‌های قومی هوتو و توتسی<sup>۴</sup> در رواندا سابقه‌ای تاریخی دارد، تا اینکه پس از جنگ سرد این منازعات دوباره از سر گرفته شد. جنگ در رواندا در ۱۹۹۰ بین دولت عمدتاً هوتو و جبهه میهن پرست رواندا به رهبری توتسی‌ها، که از اوگاندا فعالیت می‌کردند، آغاز شده بود (مرکز اطلاعات سازمان ملل، ۱۳۸۰: ۸۳). در تلاش برای حل این منازعه، دولت رواندا و جبهه میهنی رواندا، در سال ۱۹۹۳ وارد پیمان صلح آروشا، شدند (Batware, 2012: 2). شورای امنیت به تقاضای طرفین هیئت کمک سازمان ملل برای رواندا<sup>۵</sup> را تشکیل داد تا در اجرای قرارداد ۱۹۹۳ به آنها کمک کند. اما در آوریل ۱۹۹۴ مرگ رئیس‌جمهور رواندا، بر اثر شلیک راکت به هواپیمای وی، باعث امواج قتل‌عام‌های شدید و سراسری طی چند هفته شد. حافظان صلح سازمان ملل متحد در رواندا تلاش کردند آتش‌بس برقرار کنند، اما نتوانستند و به کارکنان آن حمله شد و برخی کشورها به صورت یک‌جانبه نیروهای حفظ صلح خود را از رواندا خارج کردند (مرکز اطلاعات سازمان ملل، ۱۳۸۰: ۸۳). به این ترتیب می‌توان گفت عملیات حفظ صلح سازمان ملل در رواندا، نه تنها عملکرد موفقی نداشت بلکه

1. Juvenal Habyarimana
2. Hutu
3. Rwanda
4. Tutsi
5. UNAMIR

اعتبار و توانایی خود را نیز در اذهان عمومی با ابهام مواجه کرد و منازعات استمرار یافتند.

## ۲-۲. سومالی

در سومالی که در شرق افریقا واقع شده است در اکتبر ۱۹۶۹، فرمانده ارتش، ژنرال محمد زیادباره، قدرت را در یک کودتای نظامی، به دست آورد و تا بیست سال بعد که قدرت را در دست داشت، فساد در دولت به اوج رسید. در سال ۱۹۸۸، شورش و مخالفت مسلحانه با زیادباره، به صورت جدی در سراسر کشور آغاز شد (White, 2008: 1). در مه ۱۹۹۰ گروهی از مردم سومالی از قبیله‌های مختلف رژیم زیادباره را محکوم کردند و خواستار اصلاحات سیاسی شدند و شورش‌ها تشدید شد (Atie, 2001: 36). در نهایت، در ژانویه ۱۹۹۱، نیروهای کنگره متحد سومالی توسط ژنرال فرح عیدید<sup>۱</sup>، به موگادیشو<sup>۲</sup> در پایتخت حمله کردند و ژنرال زیادباره، مجبور به فرار به نیجریه شد. باین حال، بسیاری از قبایل سومالی قادر به تشکیل یک دولت توافقی نبودند، و در آوریل سال ۱۹۹۱، کشور در یک جنگ داخلی فراگیر فرو رفت (White, 2008: 1). عملیات سازمان ملل متحد در سومالی<sup>۳</sup> با صدور قطعنامه ۷۵۱ شورای امنیت در ۲۴ آوریل ۱۹۹۲، آغاز شد. اما با وجود تلاش‌های سازمان ملل، در سراسر سومالی آتش‌بس نادیده گرفته شد و مبارزه ادامه یافت (Gabissa, 2010: 6-7). پس از شکست نخستین مأموریت حفظ صلح سازمان ملل متحد در سومالی، ایالات متحده رهبری تأمین امنیت برای اجرای یک مأموریت بشردوستانه را به عهده گرفت. اما در نهایت این مأموریت نیز با شکست مواجه شد (White, 2008: 1-2). به دنبال ناآرامی‌ها و ادامه منازعات، شورای امنیت در مارس ۱۹۹۳، عملیات دوم حفظ صلح سازمان ملل متحد در سومالی<sup>۴</sup> را تشکیل داد (مرکز اطلاعات سازمان ملل، ۱۳۸۰: ۹۷). باین حال، جناح‌های مختلف درگیر در منازعه، آتش‌بس را رعایت نمی‌کردند. علاوه بر این درگیری بین ناظران حفظ صلح و شبه‌نظامیان سومالی، منجر

1. Farrah Aided
2. Mogadishu
3. UNOSOM I
4. UNOSOM II



به بروز تلفاتی در میان غیرنظامیان و حافظان صلح شد. عملیات دوم سازمان ملل در سومالی، هیچ پیشرفت و تغییری به‌دست نیاورد، و در مارس ۱۹۹۵ شکست خورد (Gabissa, 2010: 9) و سومالی را درحالی‌که هنوز در حالت خشونت و هرج و مرج بود، ترک کرد. در نتیجه، عملیات حفظ صلح سازمان ملل در سومالی، به‌عنوان یک الگوی شکست‌خورده مداخله خارجی شناخته شد (World Bank, 2005: 12).

### ۳-۲. سودان (دارفور)

سودان بزرگ‌ترین کشور آفریقا است که در شمال این قاره قرار دارد. کشور سودان از اول ژانویه ۱۹۵۶ که مستقل شد غیر از ۱۱ سال، همواره درگیر مناقشه و جنگ داخلی بوده است (Dagne, 2011: 1). در سال‌های اخیر تنش‌ها در غرب منطقه سودان در دارفور اوج گرفته است (Youngs, 2004: 7). دارفور یک سلطنت مستقل چندصدساله، واقع در غرب سودان است. دوره دیگری از جنگ داخلی سودان، در دارفور در فوریه ۲۰۰۳ آغاز شد. در این زمان شورشیان جنبش آزادیبخش سودان و جنبش عدالت و برابری، مسلح شدند و دولت را در همراهی با عرب‌ها به ستم و تبعیض علیه خود، متهم کردند و به پایگاه‌های دولت حمله کردند (Arya, 2009: 69). در مرکز این منازعات، مبارزه برای کنترل قدرت سیاسی و منابع نفتی است (Dagne, 2011: 24). از جنگ داخلی تلخ‌تر اقدامات شبه‌نظامیان (تحت کنترل حکومت) **جانجاوید**<sup>۱</sup>، در پاکسازی قومی قبایل آفریقایی بود. فوریت‌های بشردوستانه و فشارهای بین‌المللی منجر به توافقنامه صلح میان دولت سودان و جنبش آزادیبخش سودان در می ۲۰۰۶ شد، که به توافقنامه صلح دارفور<sup>۲</sup> معروف شد (Arya, 2009: 69). شورای امنیت سازمان ملل متحد در ۳۱ ژوئیه ۲۰۰۷، با تصویب قطعنامه ۱۷۶۹، نیروهای مشترک سازمان ملل و اتحادیه آفریقا را برای عملیات صلح (کمک به اجرای توافقنامه صلح) در دارفور، فراخواند (Dagne, 2011: 17). اما پس از استقرار نیروهای حافظ صلح سازمان ملل، در اگوست ۲۰۰۸، نیروهای دولتی سودان وارد اقامتگاه پناهندگان داخلی<sup>۳</sup> در کالما، که اردوگاهی در

1. Janjaweed  
2. DPA  
3. IDP



جنوب دارفور بود، شدند و ۳۰ نفر را کشته و عده زیادی را مجروح کردند. در طول همین دوره زمانی نیروهای دولتی حملات زمینی و هوایی خود را علیه نیروهای شورشی افزایش دادند. در جولای ۲۰۰۸، در حمله شبه‌نظامیان مسلح طرفدار حکومت، ۷ نفر از نیروهای حافظ صلح عملیات مشترک اتحادیه افریقا - سازمان ملل در دارفور<sup>۲</sup>، کشته و ۱۲ نفر زخمی شدند. در سال ۲۰۱۰ نیروهای جنبش آزادیبخش سودان، به دیگر گروه‌های شورشی پیوستند و به منازعه با دولت پرداخت. در تلاش‌های سال ۲۰۱۱ هیچ توافقی میان دولت و گروه‌های شورشی دارفور حاصل نشد (Dagne, 2011: 1-3, 16-17). به این ترتیب اوضاع دارفور روبه وخامت گذاشت و با وجود تلاش‌ها برای حفظ صلح، منازعات استمرار یافت. عملیات سازمان ملل برای دارفور تا دوران کنونی ادامه دارد اما موفقیتی کسب نکرده است.

#### ۴-۲. لیبیا

کشور لیبیا واقع در غرب افریقا در سال ۱۸۴۷ به استقلال رسید و کنترل اجتماعی و سیاسی آن تا سال ۱۹۸۰ در دست لیبیایی - امریکایی‌ها<sup>۳</sup> بود (Dennis, 2006: 2). پس از یک دهه حکومت فاسد ساموئل دوئه<sup>۴</sup> که در کودتای سال ۱۹۸۰ به قدرت رسید، لیبیا در دهه ۱۹۹۰ در جنگ و منازعه داخلی فرورفت (Cook, 2003: 1). اوایل سال ۱۹۸۹ نیروهای چارلز تیلور<sup>۵</sup> یکی از مقامات سابق در رژیم دوئه، با عنوان جبهه ملی میهنی لیبیا به لیبیا آمده و مناطقی از آن را به تصرف خود درآوردند (Lidow, 2012: 207). در زمان کوتاهی، این اقدام به یک جنگ داخلی بین‌قومی گسترش یافت. سازمان ملل متحد، در سال ۱۹۹۳ نیروهای حافظ صلح خود را برای نظارت بر آتش‌بس در لیبیا مستقر کرد (Atie, 2001: 45-46). مأموریت ناظران سازمان ملل متحد در لیبیا<sup>۶</sup> از ۱۹۹۳ تا ۱۹۹۷ ادامه داشت. درگیری‌های

1. Kalma
2. UNAMID
3. Americo-Liberians
4. Samuel Doe
5. Charles Taylor
6. UNOMIL

گروه‌های مختلف، با وجود امضای موافقت‌نامه‌های متعدد صلح، حضور ناظران سازمان ملل و... به مدت هفت سال ادامه یافت (Cook, 2003: 1-24). در نهایت گروه‌ها پس از مذاکرات در اوت ۱۹۹۶ توافقنامه ابوجا<sup>۱</sup> را اعلام کردند (Lidow, 2012: 220). اما با وجود این موافقت‌نامه، منازعات ادامه یافت و در سال ۱۹۹۶ مرگ‌بارترین منازعات رخ داد. با این حال مطابق با جدول زمانی در مکمل پیمان ابوجا، انتخابات در ژوئیه ۱۹۹۷ (Dennis, 2006: 5) توسط ناظران بین‌المللی برگزار شد و چارلز تیلور برنده آراء اعلام شد (Lidow, 2012: 220) و به نظر می‌رسید که اوضاع لیبیا وارد یک دوره عادی شده است (Cook, 2003: 1). اما تیلور مانند دوره شروع به پاکسازی دولت خود از رقبای بالقوه کرد (Lidow, 2012: 221). سرانجام رقابت‌ها منجر به افزایش و تشدید حملات مسلحانه در لیبیا توسط مخالفان ضد تیلور در سال ۱۹۹۹ شد و ظهور گروه‌های مسلحانه و شورش‌های پایدار در نهایت به جنگ داخلی دوم انجامید (Cook, 2003: 1) و با شکست عملیات حفظ صلح به تلاش‌ها برای حفظ صلح پایان داد. در اوت ۲۰۰۳، ریاست‌جمهوری تیلور پایان یافت و یک دولت موقت به رهبری بریانت<sup>۲</sup> شکل گرفت. در اکتبر ۲۰۰۳ سازمان ملل متحد دومین مأموریت سازمان ملل در لیبیا<sup>۳</sup> را آغاز کرد (Dennis, 2006: 6). لیبیا در راستای مصالحه پیشرفت‌هایی داشته است، اما چالش‌های عمده باقی مانده‌اند (مرکز اطلاعات سازمان ملل، ۱۳۸۰: ۹۲)؛ به نحوی که پس از خروج نیروهای حافظ صلح سازمان ملل از لیبیا در سال ۱۹۹۷ منازعات کاهش نیافت و همچنان ادامه داشت و در سال ۲۰۰۳ به شدت از سر گرفته شد. دومین مأموریت نیروهای حافظ صلح سازمان ملل از سال ۲۰۰۳ تاکنون در لیبیا ادامه داشته است (United Nations, 2013: 2) و موفق به مهار و کاهش منازعات نشده‌اند. بررسی نمونه کشور لیبیا نیز این نتیجه را به دست می‌دهد که عملیات‌های سازمان ملل قادر به حفظ صلح و کاهش منازعات نبوده است.

در بررسی کشورهای رواندا، سومالی، سودان (دارفور) و لیبیا این نتیجه

- 
1. Abuja Agreement
  2. Gyude Bryant
  3. UNMIL



به دست می‌آید که تلاش‌های سازمان ملل متحد در این مناطق، قادر به حل و فصل منازعات قومی - مذهبی نبود و پس از اجرای عملیات‌ها منازعات همچنان استمرار دارند و افزایش نیز می‌یابند. آنچه در این میان مشهود است، شکست مأموریت‌های حفظ صلح سازمان ملل، ناکامی در برقراری زمامداری دموکراتیک در این مناطق همراه با تداوم و استمرار منازعات است. به‌راستی دلیل ناکامی تلاش‌های ملل متحد برای برقراری دموکراسی در این مناطق چیست؟ و سازمان ملل برای دموکراسی‌سازی این جوامع با چه چالش‌هایی مواجه است؟ اینها پرسش‌هایی هستند که در ادامه به بررسی آنها پرداخته می‌شود و پاسخ داده خواهد شد.

### ۳. حفظ صلح و دموکراسی‌سازی: الگوی سازمان ملل متحد برای مدیریت

#### منازعات قومی - مذهبی در افریقا پس از جنگ سرد

در کشورهای چندپاره قومی جهان سوم به‌ویژه افریقا نیز منازعات قومی - مذهبی به ویژگی دائمی این جوامع تبدیل شده است. اما آنچه در این میان قابل توجه است، تلاش‌ها در راستای مدیریت و حل و فصل این منازعات<sup>۱</sup> است. در این بخش با نگاهی گذرا به سیر تاریخی برخی مداخلات برای مدیریت منازعات در افریقا، شامل استعمار، موازنه قوا و بازدارندگی به مدیریت بین‌المللی منازعات داخلی افریقا که حل و فصل منازعات قومی - مذهبی پس از جنگ سرد به شیوه حفظ صلح و دموکراسی‌سازی توسط سازمان ملل متحد است، پرداخته می‌شود.

از ویژگی‌های مشترک کشورهای جهان سوم سابقه حضور و حاکمیت استعمار<sup>۲</sup> در همه آنهاست. در مورد دلایل کسب مستعمرات در افریقا باید گفت ابتدا مهم‌ترین هدف استعمارگران دستیابی به ثروت‌های موجود در آن سرزمین‌ها و انگیزه‌های اقتصادی بود. جنبه‌های اقتصادی استعمار بدون جنبه‌های سیاسی و نظامی نمی‌توانست دوام یابد. کشورهای استعمارگر به‌زودی دریافتند که برای تداوم بهره‌کشی لازم است بر جوامع تحت استعمار خود نظارت سیاسی داشته باشند و حتی فرهنگ آنها را تحت کنترل درآورند (ساعی، ۱۳۸۷: ۴۶). بنابراین استعمارگران با سبک‌های استعماری متفاوت و ویژگی‌های حکومتی مختلف، هدفی واحد - یعنی کنترل حکومت‌ها و مردم

1. Conflict Management  
2. Colonization

افریقا برای سهولت در دستیابی به اهداف استعماری خود - داشته‌اند. بنابراین منازعات آنها را به این طریق و در راستای اهداف استعماری خود کنترل می‌کردند.

حاکمیت کشورهای اروپایی بر سرزمین‌های افریقا، کم‌وبیش تا ربع آخر قرن بیستم ادامه یافت. اما سرانجام در اثر فشارهای متعدد جنبش‌های استقلال‌طلبانه، استقلال سیاسی مستعمرات خود را به رسمیت شناختند. اما استقلال سیاسی در این کشورها هیچ‌گاه به معنای پایان یافتن مشکلات این قاره و پایان یافتن حاکمیت قدرت‌های خارجی بر سرنوشت مردم افریقا نبود. مناقشات داخلی بر سر قدرت سیاسی و اختلافات مرزی بین اکثر این کشورها (که عمدتاً معلول تقسیمات استعماری سرزمین افریقا بود) شروع دوره تازه‌ای از جدال‌ها و بحران‌های سیاسی و نژادی را در این قاره موجب شد (ساعی، ۱۳۸۷: ۶۰-۵۹).

موازنه قدرت<sup>۱</sup> و بازدارندگی<sup>۲</sup> از تمهیداتی است که براساس رویکرد واقع‌گرایی، برای برقراری صلح باید از آنها بهره جست. اگر همه دولت‌ها در صدد به حداکثر رسانیدن قدرت خویش باشند، موازنه قدرت و در نتیجه صلح برقرار خواهد شد (حسین‌خانی و عمویی، ۱۳۹۰: ۱۶۲). به دست آوردن متحدان در بخش غیرمتعهد جهان سوم، از طریق کمک‌های خارجی یا نظامی و مداخلات دیپلماتیک، راهی برای اطمینان از موازنه قوا بود (Mingst, 1999: 160-162). از این رو قدرت‌های بزرگ برای حفظ این متحدان ناگزیر باید منازعات آنها را کنترل و ثبات این مناطق را حفظ کنند. بنابراین برقراری تعادل قدرت و صلح میان قدرت‌ها به معنای ایجاد صلح در مناطق متحدان نیز هست.

پس از جنگ جهانی دوم، نظام کهن و جاافتاده دولت‌های اروپایی به کلی دگرگون شد و جای خود را به نظام دوقطبی داد. به این ترتیب صحنه رقابت‌ها و قدرت جهانی از قاره اروپا به ایالات متحده آمریکا و حریف متخاصم ایدئولوژیک آن یعنی اتحاد جماهیر شوروی منتقل شد (حسین‌خانی و عمویی، ۱۳۹۰: ۱۵۹) و دوران بازدارندگی آغاز شد. هدف نظری بازدارندگی یادآور موازنه قوا بود. فرض نظریه بازدارندگی این است که می‌توان از طریق تهدید به استفاده از زور از بروز

1. Balance of Power
2. Deterrence



جنگ جلوگیری کرد. براساس نظریه بازدارندگی، جنگ رخ نخواهد داد و ناامنی کاهش می‌یابد (Mingst, 1999: 163). در دوران جنگ سرد، رقابت شرق و غرب، افریقا را به میدان نبرد بر سر حوزه نفوذ و قدرت تبدیل کرد (شفیعی و رضائی، ۱۳۸۹: ۴۸). در واقع هریک از ابرقدرت‌ها در حوزه نفوذ خود منازعات را سرکوب می‌کرد، زیرا نگران بودند که گشودن میدان منازعات فرصت‌هایی را برای مداخله‌های دیگر در حیط خلوت سیاسی آنها ایجاد کند (Rugumamu, 2002: 5). دو بلوک قدرت شرق و غرب، در دوره‌هایی که برای افزایش قدرت خود در پی به‌دست آوردن حامی و متحد از میان دولت‌های آفریقایی بودند، نیاز به کنترل منازعات داشتند تا به هدف خود دست یابند. به همین دلیل منازعات را فیصله داده یا سرکوب می‌کردند؛ به‌هرحال از هر سیاستی برای مدیریت و مسکوت گذاشتن منازعات استفاده می‌کردند تا با حفظ ثبات این مناطق برای خود متحدانی به‌دست آورند.

بالاخره جنگ سرد به پایان رسید و دوره‌ای نوین در سیاست بین‌الملل آغاز شد. حال باید دید این تحولات چه تأثیری بر روابط بین‌الملل در عرصه نظریه‌پردازی و فرهنگ صلح داشته است (حسین‌خانی و عمویی، ۱۳۹۰: ۱۶۳). در واقع پس از جنگ سرد حل و فصل منازعه با حرکت به‌سوی استقرار دموکراسی و توسعه حقوق بشر گسترش یافت (جوادی و متین، ۱۳۸۷: ۳۷) و مدیریت بین‌المللی منازعات داخلی با تغییرات آشکاری همراه بود. سازوکار حفظ صلح و دموکراسی‌سازی، الگویی نوین در رابطه با مدیریت منازعات قومی - مذهبی در مناطقی چون افریقا پس از جنگ سرد است که از جانب سازمان ملل متحد و در مواردی با همکاری و مشارکت دیگر سازمان‌های بین‌المللی و منطقه‌ای به‌کار گرفته شد.

اصطلاح عملیات حفظ صلح<sup>۱</sup> برای تعیین طیف گسترده‌ای از اقدامات با هدف حل و فصل منازعات استفاده شده است. سازمان ملل متحد هیچ تعریفی از حفظ صلح ارائه نداده است اما پس از مأموریت‌های حفظ صلح در گذشته و حال، این مفهوم شکل گرفت (Atieh, 2001: 10). عملیات حفظ صلح یک سازوکار عملی برای مداخله به‌منظور جلوگیری از افزایش درگیری و فراهم کردن محیطی مناسب



برای حل و فصل سیاسی منازعات است (Rugumamu, 2002: 18). براساس تعریفی که توسط آکادمی بین‌المللی صلح شکل گرفته، حفظ صلح، اجرای صلح و ایجاد صلح، فعالیت‌های متمایزی است که در خدمت اهداف خاصی در حل و فصل منازعات هستند (Atieh, 2001: 13). نیروهای حافظ صلح سازمان ملل متحد، یعنی سربازان و افسران نظامی، پلیس و نفرات غیرنظامی از بسیاری از کشورها بر فرایندهای صلح که در موقعیت‌های پس از منازعه پدیدار می‌شوند، نظارت می‌کنند و به طرفین متخاصم یاری می‌رسانند توافق صلح را که امضا کرده‌اند به اجرا درآورند. چنین یاری‌هایی به شکل‌های بسیار انجام می‌شوند از جمله با ترویج و حمایت از امنیت مردم، انجام تسدایی برای اعتمادسازی، ترتیبیاتی برای تقسیم قدرت، حمایت از انجام انتخابات، تقویت حکومت قانون و توسعه اقتصادی و اجتماعی. حفظ صلح سازمان ملل وسیله‌ای به شدت مؤثر برای قرار دادن جوامع در مسیر صلح و تشکیل دولت دموکراتیک پایدار پس از منازعه است (مرکز اطلاعات سازمان ملل متحد، ۱۳۸۶: ۲-۳).

عملیات‌های حفظ صلح به دو نوع یا دو نسل تقسیم می‌شوند (Mingst, 1999: 164). عملیات حفظ صلح سازمان ملل متحد ابتدا در طول دوره جنگ سرد به‌عنوان وسیله‌ای برای کاهش تنش‌ها و کمک به حل مناقشات بین کشورهای تحت فرمان سازمان ملل متحد آغاز شد (مرکز اطلاعات سازمان ملل متحد، ۱۳۸۶: ۴). نسل دوم عملیات‌های حفظ صلح<sup>۱</sup> به‌طور وسیعی در دوره پس از جنگ سرد توسعه یافته است. در دوران پس از جنگ سرد حفظ صلح سازمان ملل به نظارت بر انواع مختلفی از منازعات توسعه یافت و مسئولیت‌های جدیدی را به‌عهده گرفت، درحالی‌که فعالیت‌های نسل اول در ابتدا بر منازعات میان دولت‌ها نظارت می‌کرد، فعالیت‌های حفظ صلح نسل دوم، به جنگ‌های داخلی و ناآرامی‌های محلی و بیشتر از آن به ریشه‌های برخاستن ناسیونالیسم قومی واکنش نشان می‌داد (Mingst, 1999: 164-165).

مأموریت‌های حفظ صلح سازمان ملل متحد، یکی از نوآوری‌های عمده قرن بیستم در مدیریت بین‌المللی منازعات داخلی است (Atieh, 2001: 10). توسعه عملکردهای نسل دوم عملیات‌های حفظ صلح پس از جنگ سرد، گاهی حل مسائل



مهم به معنی سازماندهی و برگزاری انتخابات ملی را دربر می‌گرفت، گاهی هم شامل اجرای موافقت‌نامه‌های حقوق بشر و... بود. حافظان صلح سازمان ملل تلاش می‌کردند که نظم و قانون از شکست محفوظ بماند، از تجزیه جامعه جلوگیری کنند و آوارگان را اسکان مجدد دهند. حافظان صلح کمک‌های بشردوستانه، غذا، مواد دارویی و... را تهیه می‌کردند. همچنین یک منطقه امن را به عنوان بخشی از برنامه توسعه حقوق بشر در چندین مأموریت خود در افریقا ایجاد کردند (Mingst, 1999: 165). از جمله مأموریت‌هایی که در طول سال‌ها در جریان عملیات حفظ صلح انجام شده، کمک به برگزاری انتخابات است. سازمان ملل در ۱۹۸۹، با نظارت بر جریان کامل انتخابات که به استقلال نامیبیا منجر شد، پا به عرصه‌ای جدید نهاد و از آن زمان، به تقاضای دولت‌ها برای برگزاری انتخابات در کشورهایی مانند لیبیا در سال ۱۹۹۷ کمک کرده است (مرکز اطلاعات سازمان ملل متحد، ۱۳۸۰: ۷۹).

در مجموع باید گفت پس از جنگ سرد، در مورد بحران‌های قومی، سازمان ملل متحد از طریق قطعنامه‌های مجمع عمومی، به دنبال آشتی ملی و انتقال آرام به دموکراسی و حکومت نمایندگی در افریقا بود (Atieh, 2001: 26). اما نکته قابل توجه این است که سازمان ملل هر بار که در این منازعات مداخله کرده، با شکست مواجه شده و موفقیت چندانی حاصل نکرده است. نمونه‌هایی از این تلاش‌ها در کشورهای مورد مطالعه مورد بررسی قرار می‌گیرد.

مأموریت کمک سازمان ملل متحد برای رواندا در سال ۱۹۹۳، از طریق قطعنامه ۸۷۲ شورای امنیت برای کمک به اجرای توافقنامه صلح آروشا به تصویب رسید و شروع به کار کرد. دستورکار این عملیات شامل نظارت بر اجرای این توافقنامه، کمک به تضمین امنیت در پایتخت، نظارت بر توافق آتش‌بس، نظارت بر وضعیت امنیتی در طول دوره منتهی به انتخابات و... بود (United Nations Peacekeeping, 2013). اما در اوایل سال ۱۹۹۴ رئیس‌جمهور رواندا در یک سانحه هوایی کشته شد و کشور در بحرانی عمیق فرو رفت (مرکز اطلاعات سازمان ملل، ۱۳۸۰: ۸۳). در آوریل ۱۹۹۶، مأموریت سازمان ملل در رواندا به پایان رسید (United Nations peacekeeping, 2013).

نخستین عملیات سازمان ملل در سومالی در سال ۱۹۹۲، با قطعنامه ۷۵۱

شورای امنیت آغاز شد. این عملیات به‌منظور نظارت بر آتش‌بس در پایتخت و برای حفاظت و امنیت کارکنان سازمان ملل متحد، تجهیزات و لوازم در بنادر و فرودگاه‌ها در موگادیشو و محافظت از عرضه کمک‌های بشردوستانه شکل گرفت (United Nations peacekeeping, 2013)؛ اما این عملیات شکست خورده و زمینه دخالت نیروهای چندملیتی تحت رهبری امریکا فراهم شد (White, 2008: 1-2). شورای امنیت در ماه مارس تصمیم گرفت عملیات را از گروه ضربت متحد در سومالی به یک عملیات جدید حفظ صلح سازمان ملل (دومین عملیات در سومالی)، انتقال دهد (United Nations peacekeeping, 2013). در مه ۱۹۹۳، دومین عملیات سازمان ملل متحد در سومالی آغاز شد (مرکز اطلاعات سازمان ملل، ۱۳۸۰: ۹۷). عملیات‌های حفظ صلح سازمان ملل در سومالی تا ۱۹۹۵ به‌طول انجامید (United Nations peacekeeping, 2013).

عملیات مشترک سازمان ملل - اتحادیه آفریقا در دارفور، در ۳۱ ژوئیه ۲۰۰۷ با تصویب قطعنامه ۱۷۶۹ شورای امنیت سازمان ملل آغاز شد که مأموریت اصلی آن، حفاظت از غیرنظامیان بود. همین‌طور وظیفه تأمین امنیت برای کمک‌های بشردوستانه، نظارت و تأیید اجرای توافقنامه‌ها، کمک به ارتقاء حقوق بشر و حاکمیت قانون نیز از وظایف آن بود (United Nations peacekeeping, 2013). این مأموریت پایان نیافته و تاکنون نیز ادامه دارد (United Nations, 2013: 2).

مأموریت ناظران سازمان ملل متحد در لیبیا در سال ۱۹۹۳، از طریق قطعنامه ۸۶۶ شورای امنیت سازمان ملل متحد، با این دستورات اولیه صادر شد: ۱. نظارت بر رعایت مفاد موافقت‌نامه؛ ۲. نظارت و بررسی روند انتخابات و... در نوامبر ۱۹۹۷، مأموریت ناظران سازمان ملل در لیبیا پایان یافت (United Nations peacekeeping, 2013). مأموریت سازمان ملل متحد در لیبیا از سال ۲۰۰۳، دومین عملیات حفظ صلح سازمان ملل بود که وظیفه داشت برای تدوین برنامه‌ای به‌منظور تحکیم نهادهای دولت انتقالی، با نظری به برگزاری انتخابات آزاد و عادلانه تا اکتبر ۲۰۰۵، به دولت کمک کند (مرکز اطلاعات سازمان ملل متحد، ۱۳۸۰: ۹۱). این مأموریت نیز پایان نیافته و همچنان ادامه دارد (United Nations, 2013: 2). در جدول زیر نمونه‌هایی از عملیات‌های حفظ صلح در آفریقا پس از جنگ سرد، به‌صورت خلاصه نشان داده می‌شوند. اما پریشی که

اهمیت می‌یابد این است که اقدام سازمان ملل متحد برای برقراری دموکراسی در این مناطق با چه چالشی مواجه است؟ و ایراد کار سازمان ملل کجاست که نتوانسته در اقدامات خود موفقیتی کسب کند.

جدول شماره (۱). نمونه‌هایی از عملیات‌های حفظ صلح در آفریقا پس از جنگ سرد

موقعیت	عملیات حفظ صلح		دوره زمانی	
	نام عملیات	نام مأموریت	تاریخ آغاز	تاریخ پایان
رواندا	UNAMIR	مأموریت کمک سازمان ملل متحد برای رواندا	۱۹۹۳	۱۹۹۶
سومالی	UNOSOM I/ II	عملیات سازمان ملل متحد در سومالی	۱۹۹۲	۱۹۹۵
سودان (دارفور)	UNAMID	عملیات مشترک سازمان ملل / اتحادیه آفریقا در دارفور	۲۰۰۷	در حال اجرا...
لیبریا	UNOMIL/ UNMIL	هیئت ناظران سازمان ملل متحد در لیبریا	۱۹۹۳	در حال اجرا...

منبع: یافته‌های پژوهش

#### ۴. فقدان نهادسازی و نهادهای سیاسی دموکراتیک در آفریقا و ناکامی زمامداری دموکراتیک سازمان ملل متحد

پس از روشن شدن نقش نهادهای سیاسی دموکراتیک در تحقق دموکراسی، لازم است دلایل شکست الگوی زمامداری دموکراتیک توسط سازمان ملل متحد در آفریقا مورد بررسی قرار گیرد. گفته شد که برای یک گذار موفق به دموکراسی باید در هر جامعه‌ای نهادهایی متناسب با فرهنگ آن جامعه وجود داشته باشد تا بتوان به دموکراسی و اجرای آن در جامعه دست یافت. در این زمینه آفریقا از ضعف تاریخی نهادسازی رنج می‌برد. باید گفت فقدان نهادسازی و پیرو آن فقدان نهادهای سیاسی دموکراتیک و به عبارت دیگر ضعف نهادها در آفریقا باعث شکست برنامه‌های دموکراسی‌سازی ملل متحد در این منطقه شده است و این ضعف نهادی ناشی از عوامل داخلی و بومی و فرهنگ سیاسی آفریقا است که سازمان ملل متحد در انجام فعالیت‌ها و برنامه‌های خود به آن بی‌توجه بوده است. به‌طور کلی فراهم نبودن زیرساخت‌های لازم برای دموکراسی و مهیا نبودن شرایط داخلی برای دموکراسی‌سازی، موانع نهادی متعددی در راه دموکراسی در کشورهای آفریقایی ایجاد کرده و موجب شکست تلاش سازمان ملل برای استقرار دموکراسی در این مناطق شده است. موانع نهادی دموکراسی در آفریقا که باعث ناکارآمدی الگوی

مدیریتی ملل متحد شد را می‌توان در دو سطح مورد بررسی قرار داد که در سطح اول فقدان نهادسازی و ضعف نهادها در سطح دولت - ملت و در سطح دوم فقدان نهادسازی و ضعف نهادها در سطح اجتماع مورد بررسی قرار می‌گیرد.

#### ۱-۴. فقدان نهادسازی و فقدان نهادهای سیاسی دموکراتیک در سطح دولت در

##### افریقا و عدم توجه به آن

عدم شکل‌گیری دولت - ملت<sup>۱</sup> در افریقا باعث ناکامی زمامداری دموکراتیک و شکست اقدام سازمان ملل در این زمینه شده است. در واقع فرایند ناپایدار و متزلزل دولت - ملت‌سازی و وجود دولت‌های ضعیف در افریقا نتیجه‌ای جز نهادهای ضعیف و ناکارآمد نداشته که منجر به شکست دموکراسی در کشورهای افریقایی شده است. در واقع عبور ناموفق به دولت - ملت‌سازی و عدم شکل‌گیری نهادهای دموکراتیک در این سطح در افریقا باعث ناکامی الگوی زمامداری دموکراتیک شد. از ویژگی‌ها و نهادهای سطح دولت در افریقا که دارای ضعف برای گذار به دموکراسی‌اند و در واقع فقدان یا ضعف این نهادها در راه دموکراسی ایجاد مانع کرده‌اند، موارد زیر مورد بررسی قرار می‌گیرند:

۱. ساختار دولت‌های ضعیف؛

۲. انحصار قوای دولتی، بی‌قانونی و بی‌ثباتی؛

۳. حکومت نظامیان و عدم کنترل خشونت توسط دولت؛

۴. توزیع نامناسب منابع، قدرت‌طلبی و خودکامگی رهبران سیاسی؛

۵. دموکراسی تک‌بعدی و انتخابات‌محور.

در واقع وجود این شرایط و ویژگی‌ها در جوامع افریقایی مانند رواندا، سومالی، سودان و لیبیا باعث ضعف فرایند دولت - ملت‌سازی در افریقا شده است. از این رو به دلیل وجود این شرایط در افریقا، دولت - ملت شکل نگرفته و گذار ناموفق به دولت - ملت نیز باعث شده که نهادهای سیاسی دموکراتیک در سطح دولت نتوانند شکل بگیرند. در نتیجه فقدان یا ضعف نهادهای لازم برای دموکراسی در سطح دولت در افریقا و عدم توجه ملل متحد به این مقوله، منجر به شکست دموکراسی و

ناکامی زمامداری دموکراتیک شده است. این مسئله چالشی است که سازمان ملل با آن مواجه شده و نتوانسته در زمینه دموکراسی‌سازی این مناطق موفق عمل کند.

#### ۱-۱-۴. ساختار دولت‌های ضعیف

در کشورهای افریقایی، دولت به معنای خاص آن یعنی تمرکز قدرت و اداره سرزمین‌های وسیع و جماعات متنوع به وسیله یک قدرت سیاسی متمرکز، سابقه زیادی ندارد. در واقع پیشینه‌های تاریخی دولت در افریقا چندین طولانی نیست (ساعی، ۱۳۸۷: ۲۲۹ و ۲۲۳). کشورهای قاره افریقا از همان ابتدای استقلال دچار بحران در سیاست و حکومت بوده‌اند که بخش عمده آن را باید در میراث استعمار جستجو کرد (بخشی، ۱۳۹۲: ۴۱). استعمارگران در افریقا، به دلیل رقابت‌های شدید خودشان و همچنین به دلیل تسهیل کنترل بر مردمان بومی در صدد ایجاد و تقویت مبانی صوری دولت ملی برآمده بودند و هدفشان کمک به هویت‌یابی ملی بومیان نبود (ساعی، ۱۳۸۷: ۲۳۲). پس از استقلال از چنگال استعمار نیز کشورهای افریقا برای تحقق امر دولت‌سازی با مشکلات عمده‌ای مانند توسعه و امنیت مواجه شدند (سریع‌القلم و دیگران، ۱۳۸۵: ۷۲). در واقع رهبران و نخبگان سیاسی پس از استقلال در صدد توسعه اقتصادی و سیاسی برآمدند اما هنوز به استقلال نرسیده بودند که خودشان را در محاصره نظام بین‌الملل دو قطبی یافتند و با سایه سنگین جنگ سرد و رقابت دو ابرقدرت آمریکا و شوروی مواجه شدند و رهبران کشورها برای حفظ خود مجبور به گرایش به یکی از این دو ایدئولوژی شدند و این مسئله باعث تداوم رژیم‌های استبدادی شد (بخشی، ۱۳۹۲: ۳۸). بلافاصله پس از پایان جنگ سرد نیز دولت‌های افریقایی متکی به دو ابرقدرت تضعیف شدند. خلأ قدرت و از دست دادن حامیان خارجی در کشورهای این قاره منجر به فروپاشی دولت و بحران زمامداری شد (سریع‌القلم و دیگران، ۱۳۸۵: ۷۳).

دولت و سیاست در جهان سوم از یک سو تحت تأثیر پیشینه‌های تاریخی و مبانی اجتماعی داخلی (اعم از قومیت، مذهب و طبقات اجتماعی) است و از سوی دیگر از عوامل و محیط خارجی (بین‌المللی) تأثیر می‌پذیرد (ساعی، ۱۳۸۷: ۲۴۷)؛ از این رو نمی‌توان سطح تحلیل را تنها به عامل خارجی یعنی استعمار، فضای جنگ

سرد و... تقلیل داد (بخشی، ۱۳۹۲: ۴۱). در واقع دولت و سیاست در همه کشورها از جمله در کشورهای جهان سوم، تا حدود زیادی تحت تأثیر زمینه‌ها و عوامل اجتماعی نظیر ترکیب و ساختار قومی، تنوعات مذهبی، میزان یکپارچگی و همبستگی اجتماعی، قشریندی اجتماعی و ساختار طبقاتی است. مبانی اجتماعی دولت در کشورهای جهان سوم با هم متفاوت است. کشورهای افریقایی تنوع و ناهمگونی‌های قومی و مذهبی زیادی دارند. بسیاری از کشورهای افریقایی از تنوع قومی، زبانی و مذهبی بیشتری برخوردارند. این ترکیب و تنوعات بر ساخت دولت و مسائل سیاسی در این کشورها تأثیرات مهمی می‌گذارند (ساعی، ۱۳۸۷: ۲۳۵).

در مجموع باید گفت عوامل خارجی باعث تضعیف دولت در کشورهای افریقایی شد و ضعف ساختاری دولت‌های افریقایی هم عامل اصلی درگیری‌های داخلی و توسعه‌نیافتگی شد و جوامع افریقایی را دچار رکود کرد (ایپکچی، ۱۳۸۴: ۱۲۴)؛ از این رو دولت لازم و متناسب با دموکراسی در کشورهای قاره افریقا به دلیل دخالت عوامل خارجی و همین‌طور به دلیل ضعف در شرایط داخلی نتوانست شکل بگیرد. این جوامع در وضع طبیعی‌ها بزی قرار دارند و نتوانسته‌اند از بحران‌های مختلف به‌ویژه تضادها و تعارضات قومی گذر کنند. وضع مدنی در این جوامع شکل نگرفته و در فضای طبیعی به‌سر می‌برند که آنارشی حکمفرماست. در این اوضاع پاگرفتن دموکراسی دور از انتظار به‌نظر می‌رسد، چراکه در شرایطی که دولت ثبات ندارد و دولت به‌معنای واقعی وجود ندارد و آنچه بوده دولت وابسته و ساختگی بوده است، دموکراسی نمی‌تواند ایجاد شود. بنابراین ساختار دولت ضعیف و فقدان دولت مرکزی قدرتمند در افریقا موجب گذار ناقص و ناموفق از فرایند دولت - ملت‌سازی شده است. این امر مانع نهادی قابل‌توجهی برای دموکراسی‌سازی در کشورهای افریقایی به‌شمار می‌آید و یکی از موارد ضعف نهادهای سیاسی محسوب می‌شود که ملل متحد به آن بی‌توجه بوده و به همین دلیل نتیجه‌ای از اقدامات و برنامه‌های خود به‌دست نیاورده است.

#### ۲-۴-۱. انحصار قوای دولتی، بی‌قانونی و بی‌ثباتی

از اواخر دهه ۱۹۸۰ و تحت فشار کمک‌های بین‌المللی به قاره افریقا، حکومت‌های



این منطقه به صورت اصلاح یا تهیه قانون اساسی نسبت به انتقال سیاست‌های خود به وضعیت دموکراتیک اقدام کرده‌اند. بسیاری از دولت‌های افریقایی در سطح رسمی خود را دموکرات می‌خوانند اما درحقیقت امر با بی‌میلی مبادرت به این کار می‌کنند (ایپکچی، ۱۳۸۴: ۱۳۵). استبداد، عدم اجرای قانون، بی‌ثباتی و ناآرامی ویژگی جوامع افریقایی است.

رهبران افریقایی پس از استقلال به جای نهادینه کردن امور و برنامه‌ریزی برای پیشبرد کارها، در تقویت کیش شخصیت خویش کوشیده، موقعیت خود را تقویت کردند و به شیوه استبدادی روی آورده و نظام تک‌حزبی را تبلیغ و با مخالفان بدرفتاری پیشه کردند (شکیبا، ۱۳۸۶: ۵۱ و ۴۶). در رواندا در سال ۱۹۷۳، سپهبد **جوونال هابیاریماننا** طی یک کودتا به قدرت رسید. وی بلافاصله یک دولت نظامی تشکیل داد و برای دهه‌های طولانی قدرت را در دست داشت. او فرایند قانون‌گذاری در کشور را منحل و تمام فعالیت‌های سیاسی را نیز ممنوع کرد (آفران، ۱۳۹۲). در سومالی از سال ۱۹۷۰ تا ۱۹۹۰ محمد زیادباره برای دو دهه قدرت را در دست داشت (White, 2008: 1). در سودان نیز از سال ۱۹۸۹ تاکنون عمرالبشیر، رئیس‌جمهور است که با کمک نیروهای نظامی به حکومت دست یافت و قوانین خاص را در کشور وضع کرد (آفران، ۱۳۹۲). در مجموع می‌توان گفت در کشورهای مذکور افریقایی قوای دولتی نه تنها تفکیک نشده بلکه در انحصار رهبران قرار دارد و برای دوره‌های بسیار طولانی قدرت را در دست دارند. عدم تفکیک قوا و حکومت‌های مستبد مانع شکل‌گیری فرایند دولت - ملت‌سازی و پیشبرد شرایط دموکراتیک است.

بی‌قانونی و عدم اجرای قانون در صورت وجود، یکی دیگر از ویژگی‌های کشورهای افریقایی است. در رواندا دولت جدیدی که پس از پایان نسل‌کشی سال ۱۹۹۴ بر سر کار آمد در سال ۱۹۹۵ قانون اساسی جدیدی به تصویب رساند (آفران، ۱۳۹۲)؛ به گونه‌ای که تا قبل از این سال‌ها نبود قانون اساسی منسجم و بی‌ثباتی و ناآرامی‌های داخلی، ویژگی بارز جوامع افریقایی مانند رواندا بوده است. بی‌ثباتی و رژیم‌های مستبد و برآمده از کودتا که بیانگر بی‌قانونی و عدم رعایت قانون در سطح حکومت و جامعه است، دیگر ویژگی قابل توجه جوامع افریقایی است. نتیجه این



شرایط نابسامانی و جنگ‌های داخلی است.

برای نمونه جنگ‌های داخلی و ناپایداری دیرین دستگاه سیاسی از ویژگی‌های حکومت در سودان به‌شمار می‌رود. همین‌طور از سومالی به‌عنوان نمونه‌ای دارای رژیم سرمایه‌هرج‌ومرج یاد می‌شود. بی‌قانونی و بی‌ثباتی ویژگی جامعه سومالی است. در فاصله سال‌های ۱۹۹۱ و ۱۹۹۲، یک شکاف در کنگره متحد سومالی، که تلاش‌هایی را در راستای خلع پد زیادباره انجام داده بود، باعث بروز جنگ داخلی به‌ویژه در منطقه موگادیشو شد. از دیگر نمونه‌ها می‌توان به لیبریا اشاره کرد، در سال ۱۹۹۰، نظام سیاسی لیبریا به‌دلیل جنگ داخلی از هم پاشید (آفران، ۱۳۹۲). در مجموع در جوامع افریقایی ویژگی‌هایی مانند استبداد و انحصار قوای دولتی که ناشی از بی‌قانونی و عدم رعایت قانون است منجر به کشمکش و جنگ‌های داخلی می‌شود. در نتیجه این شرایط مانع‌گذار به دولت - ملت‌سازی است؛ از این‌رو ضعف فرایند دولت - ملت‌سازی ناشی از بی‌قانونی و انحصار قدرت و اقتدارطلبی در افریقا را می‌توان به‌عنوان یک مانع نهادی در راه ایجاد دموکراسی در افریقا شناخت که ملل متحد در اقدامات و فعالیت‌های خود به این مسئله نیز بی‌توجه بوده است.

### ۳-۴. حکومت نظامیان و عدم کنترل خشونت توسط دولت

حضور نظامیان در سیاست، کودتاهای نظامی و حکومت نظامیان، اقتدارگرایی و در رأس بودن ارتش و نیروهای نظامی از مشخصه‌های بارز حکومت در کشورهای افریقایی است. در واقع نظامیان از اجزای اصلی حکومت در افریقا هستند.

در رواندا انواع شاخه‌های نظامی فعالیت دارند. از جمعیت ۱۰/۷ میلیون نفری طبق سرشماری سال ۲۰۱۱، تعداد نیروهای نظامی شامل ۳/۹۹۵/۶۸۵ نفر استعداد بالقوه و ۲/۲۰۰/۴۶۷ نفر استعداد بالفعل هستند (آفران، ۱۳۹۲). براساس آمار سال ۲۰۱۱، جمعیت سومالی بالغ بر حدود ۹/۳ میلیون نفر است که ۲/۰۶۱/۰۵۷ نفر از آن نیروهای نظامی را تشکیل می‌دهند. از جمعیت سه‌ونیم میلیون نفری لیبریا تعداد ۵۵۳/۶۶۱ نف نیروهای نظامی را تشکیل می‌دهند (آفران، ۱۳۹۲). کشور سودان نیز از قاعده نظامی‌گری در کشورهای افریقایی مستثنا نیست. ژنرال عمرالبشیر در سودان نیز از متن ارتش به اعمال قدرت پرداخت و ارتش سودان نقش بسزایی در

سیاست و قدرت آن کشور دارد (هادیان، ۱۳۸۷: ۵۸).

یکی از اشکال منازعه در اغلب کشورهای آفریقایی، شورش‌های مسلحانه علیه دولت مرکزی است که از اشکال قهرآمیز انتقال قدرت می‌باشد. در این میان اکثراً ارتش، سیاست مستقل و قانونی اتخاذ نمی‌کند و عملاً یکی از طرفین درگیری محسوب می‌شود. لیبیا و سومالی نیز از آن دسته از کشورهای دستخوش بحران به‌شمار می‌روند که ارتش یک پایه از منازعه و بی‌ثباتی است. در برخی از کشورهای آفریقایی در پی تقلب انتخاباتی، ارتش از دولت‌های مرکزی حمایت می‌کند؛ در این مورد ارتش‌های رواندا و بروندي متهم به نسل‌کشی هستند (هادیان، ۱۳۸۷: ۵۴). در اکثر کشورهای آفریقا، زور حرف اول را می‌زند و نظامیان نیز به دلیل در دست داشتن ابزارهای زور نقش تعیین‌کننده‌ای در حیات سیاسی این کشورها ایفا می‌کنند (ساعی، ۱۳۸۷: ۲۲۴). بافت قومی - قبیله‌ای و مقدم بودن وفاداری‌های قومی بر وفاداری‌های ملی موجب شده که رئیس قوم و قبیله، رئیس دولت و بالطبع رئیس ارتش نیز باشد. فرقی نمی‌کند که در جوامع آفریقایی قبایل اکثریت یا اقلیت قدرت حکومت را به‌دست گیرند، اصل بر توانمندی ارتش در حمایت از سیاستمداران قومی است. بنابراین در کشورهای مذکور آفریقایی، پایه قدرت‌سازی مقدم بر دولت و ملت‌سازی، ارتش است و مصالح ساختمانی آن نیز فرهنگ نظامی است که ریشه در ساختار قومی - قبیله‌ای آن کشورها دارد (هادیان، ۱۳۸۷: ۵۵). در مجموع باید گفت ریشه‌های عمیق فرهنگ نظامی و نظامی‌گری در آفریقا مانعی برای دولت - ملت‌سازی و حرکت در راستای تحقق دموکراسی است. در کشورهای آفریقایی دولت یا همان ارتش و قدرت نظامی که در دست گروه قومی حاکم است، خود به یکی از طرفین منازعه تبدیل شده و ناتوان از کنترل خشونت و حفظ تعادل برای حل و فصل منازعات است. ویژگی‌های نقش فزاینده نظامیان در سیاست، کنترل دولت توسط نظامیان و اقتدارگرایی موانع نهادی عمده برای دولت - ملت‌سازی و گذار به دموکراسی در آفریقا محسوب می‌شوند که سازمان ملل به وجود این موانع برای دموکراسی نیز توجه نداشته است.

#### ۴-۱-۴. توزیع نامناسب منابع، قدرت‌طلبی و خودکامگی رهبران سیاسی

ساختار حکومت‌های افریقایی از جمله رواندا، سومالی و لیبیا را ریاست‌محوری، حامی‌گرایی، کاربرد نظام‌مند منابع عمومی یا دولتی برای اهداف شخصی و به‌ویژه اهداف سیاسی شخصی و برآوردن نیازهای شبکه وابستگان شکل می‌دهد (سبزه‌ای، ۱۳۸۸: ۵۴۳). وقتی در یک جامعه افریقایی بیشتر نگرش‌های سیاسی براساس اولویت قبیله‌ای، تعصب دینی، طرفداری از احزاب سیاسی و حمایت از خویشاوندان باشد، رهبری در چنین جامعه‌ای راهی جز تداوم قدرت خویش نمی‌بیند. هرچند صدای دموکراسی به قاره افریقا نیز رسید، لیکن سیاست‌مداران کمتر اجازه فعالیت دموکراسی را در کشورشان می‌دهند و اگرچه انتخابات در اکثر جوامع افریقایی برگزار می‌شود، اما قدرتمندان با سوءاستفاده از مسائلی چون قومیت و... درصدد حفظ قدرت هستند (ایپکچی، ۱۳۸۴: ۱۶۶ و ۱۴۹). در نتیجه اکثر درگیری‌های قومی که تاکنون رخ داده‌اند ریشه در قدرت‌طلبی رهبران سیاسی و دسترسی نامساوی گروه‌های اجتماعی - قومی مختلف به منابع و درآمدهای رانتی و مشارکت نابرابر در تصمیم‌گیری‌های دولتی داشته است (سبزه‌ای، ۱۳۸۸: ۵۵۰). برای نمونه یکی از علل شکل‌گیری این بحران دسترسی نامساوی به منابع و درواقع توزیع نامناسب منابع است. درواقع عدم توزیع منابع و تقسیم ناعادلانه درآمدهای عمومی و متمرکز شدن خدمات و توزیع درآمدها در مرکز از عوامل اصلی شکل‌گیری بحران دارفور به‌شمار می‌رود (قادری، ۱۳۸۳: ۴۹). توزیع نامناسب منابع، عدم دسترسی به منابع و فقر، عوامل بسیار مهمی در جلوگیری از رشد دموکراسی در افریقا به‌شمار می‌روند (ایپکچی، ۱۳۸۴: ۱۳۸)؛ به‌طوری‌که اقتصاد سومالی به‌طور جدی به‌واسطه وقوع جنگ‌های داخلی برسر توزیع منابع و پیامدهای آن با تخریب و انهدام روبه‌رو بود (آفران، ۱۳۹۲). در مجموع می‌توان گفت توزیع نامناسب منابع اقتصادی و سیاسی باعث ایجاد بحران، بی‌ثباتی و مشکلات داخلی می‌شود.

در دولت‌های ضعیف افریقایی، نخبگان حاکم به‌سادگی فسادپذیرند و منابع کشور به نفع شخصی آنها منحرف و دولت‌ها بدون ایجاد ساختارهای سیاسی به‌دنبال دریافت منابع هستند. این‌گونه رژیم‌ها خود را رسماً دموکراتیک اعلام کردند اما درواقع مخالفان و احزاب سیاسی، آزادی فعالیت سیاسی نداشتند (ایپکچی،

۱۳۸۴: ۱۳۵ و ۱۲۶). سیاست‌مداران اصلی در بسیاری از کشورهای افریقایی هنوز دموکراسی را به رسمیت نمی‌شناسند (احمدی، ۱۳۸۶: ۲۳)؛ چنان‌که گویی اقتدارطلبی در وجود این مناطق ریشه دوانده و دیکتاتوری پذیرفته شده است؛ از این رو قدرت‌طلبی و خودکامگی رهبران سیاسی در افریقا، انحصار منابع در دست آنان و بی‌توجهی نخبگان سیاسی به توزیع منابع و همین‌طور علاقه رهبران و نخبگان سیاسی به حفظ قدرت خود در کشورهای افریقایی موانعی اساسی برای دموکراسی‌سازی در این منطقه ایجاد می‌کنند؛ به این ترتیب که این شرایط در افریقا در مقابل دولت - ملت‌سازی از خود مقاومت نشان می‌دهند. در نتیجه عدم موفقیت فرایند دولت - ملت‌سازی نیز از طریق ایجاد مانع برای شکل‌گیری نهادهای سیاسی دموکراتیک، تحقق دموکراسی را با مانع مواجه می‌سازد. در این زمینه نیز سازمان ملل به وجود این شرایط به عنوان یک مانع برای دموکراسی‌سازی اهمیت نداده است.

#### ۵-۴- دموکراسی تک‌بعدی و انتخابات محور

در کشورهای افریقایی در تلاشی که برای دموکراسی‌سازی صورت گرفت، تنها به انتخابات توجه شد و ابعاد دیگر که برای دموکراسی‌سازی لازم می‌نماید، نادیده گرفته شدند. برای نمونه می‌توان به برگزاری انتخابات در راستای دموکراسی‌سازی طی عملیات‌های حفظ صلح و توسط حافظان صلح در لیبیا اشاره کرد. پس از آغاز عملیات حفظ صلح در لیبیا در سال ۱۹۹۶، انتخابات در سال ۱۹۹۷ توسط ناظران حفظ صلح برگزار شد (Cook, 2003: 1). اگرچه بسیاری از کشورهای افریقایی دارای دموکراسی‌هایی با انتخابات آزاد و عادلانه هستند، اما آنها فاقد نهادهای بنیادی دموکراسی، از جمله برتری غیرنظامیان بر ارتش و نظامیان، قوه قضائیه مستقل، نمایندگی پارلمان آزاد و واقعی و قانون اساسی هستند که از آزادی‌ها و یک جامعه مدنی قوی محافظت کند (Karbo, 2011: 276). به عبارت دیگر در توسعه جامعه مدنی برای دموکراسی‌سازی در افریقا نباید صرفاً به ظاهر رأی‌گیری انتخاباتی نظر افکند (ایپکچی، ۱۳۸۴: ۱۴۹). این در حالی است که جامعه بین‌المللی به دنبال تشویق و یا تحمیل انتخابات است (اوتسوی، ۱۳۸۶: ۲۶۴). دموکراسی کارآمد، در

کنار توسعه زیرساخت‌ها به حیات خود ادامه می‌دهد (اینگلهارت و ولزل، ۱۳۹۰: ۱۲) و لازم است که پیش‌شرط‌های گوناگون آن فراهم شود. دموکراسی صرفاً برگزاری انتخابات نیست، بلکه باید نهادهای سیاسی دیگر نیز وجود داشته باشند تا روند برقراری و تثبیت دموکراسی به‌سهولت انجام گیرد. بنابراین نگاه تک‌بعدی به دموکراسی و دموکراسی را انتخابات معنی کردن، مانعی اساسی برای برقراری نظام سیاسی دموکراتیک می‌آفریند. تنها با برگزاری انتخابات آن‌هم به‌صورت مسئله‌دار نمی‌توان به دموکراسی واقعی دست یافت. فقدان زیرساخت‌های لازم برای دموکراسی و وجود شرایط داخلی مانند برتری و حضور و نفوذ نظامیان در سیاست، قدرت‌های خودکامه و مستبد، فقدان قانون، بی‌ثباتی و... مانع تحقق فرایند دولت - ملت‌سازی است؛ از این‌رو نهادهای لازم برای دموکراسی نیز نمی‌توانند فراهم شوند؛ بنابراین تنها با برگزاری انتخابات به برقراری دموکراسی امید داشتن، تلقی نادرستی است و تنها با برگزاری انتخابات نه دولت - ملت شکل می‌گیرد، نه بی‌ثباتی فراهم می‌شود و نه دموکراسی تحقق می‌یابد. این طرز تفکر نادرست نه‌تنها دموکراسی را از مسیر واقعی خود دور می‌سازد، بلکه به‌دلیل ماهیت تنش‌زای انتخابات در شرایط کنونی این جوامع، برای دموکراسی ایجاد مانع نیز می‌کند. این امر در نهایت تحقق دموکراسی را با مانع مواجه ساخته و آن را به تأخیر می‌اندازد. بنابراین دموکراسی تک‌بعدی مانع دیگری برای دولت - ملت‌سازی و دموکراسی‌سازی در کشورهای افریقایی است که سازمان ملل در فعالیت و برنامه‌های خود آن را نادیده گرفته است.

#### ۲-۴. فقدان نهادسازی و فقدان نهادهای سیاسی دموکراتیک در سطح جامعه در

##### افریقا و عدم توجه به آن

ضعف جامعه مدنی در افریقا که متأثر از عدم شکل‌گیری دولت - ملت و عبور ناموفق به دولت - ملت‌سازی در افریقا است، باعث ناکامی زمامداری دموکراتیک شده است. در واقع ضعف جامعه مدنی در افریقا و ناتوانی آن برای شکل‌گیری، منجر به فقدان نهادهای سیاسی دموکراتیک در سطح اجتماع و ضعف این نهادها شده است که این امر باعث شکست دموکراسی و الگوی زمامداری دموکراتیک



سازمان ملل متحد برای کشورهای افریقایی شد.

پس از عبور از وضع طبیعی به وضع مدنی و در واقع عبور موفق از مرحله دولت - ملت‌سازی می‌توان به ایجاد و گسترش جامعه مدنی پرداخت، و رشد جامعه مدنی هم به سهم خود مسیر دستیابی به دموکراسی را تسهیل می‌کند. در هر مرحله از فرایند دولت - ملت‌سازی و شکل‌گیری جامعه مدنی، نهادهای مختلفی درگیرند و در مسیر دموکراسی‌سازی نقش ایفا می‌کنند. در سطح جامعه و شکل‌گیری نهادهای جامعه مدنی در افریقا باید گفت ضعف ساختاری دولت - ملت‌سازی، شکل‌گیری جامعه مدنی و ایجاد نهادهای سیاسی دموکراتیک در سطح اجتماع را که لازمه دموکراسی‌اند، با چالش مواجه ساخته است و سازمان ملل متحد هم به آن بی‌توجه بوده است. در مجموع ضعف در شکل‌گیری جامعه مدنی قوی در افریقا و عدم شکل‌گیری نهادهای سیاسی دموکراتیک در این سطح و بی‌توجهی به آن باعث ناکامی دموکراسی‌مورد نظر سازمان ملل شد. از نهادهای سطح جامعه در افریقا که دارای ضعف برای گذار به دموکراسی‌اند و به عبارت دیگر فقدان یا ضعف این نهادها مانع دموکراسی محسوب می‌شود، موارد زیر مورد بررسی قرار می‌گیرند:

- فرهنگ سیاسی نهادگریز و غیردموکراتیک؛

- ساختار سنتی و عدم شکل‌گیری وضع مدنی؛

- دموکراسی غربی؛

- درگیری‌های متعدد قومی - مذهبی؛

- احزاب سیاسی ناکارآمد و انتخابات ناسالم؛

- محدودیت وسایل ارتباط جمعی.

در واقع به دلیل این شرایط و ویژگی‌ها در جوامع افریقایی مانند رواندا، سومالی، سودان و لیبیا جامعه مدنی دچار ضعف است و شکل‌گیری نهادهای سیاسی دموکراتیک در این سطح با مشکل مواجه است. در نتیجه فقدان نهادسازی و یا ضعف نهادهای لازم برای دموکراسی در سطح جامعه در افریقا، منجر به شکست دموکراسی و ناکامی زمامداری دموکراتیک برای این مناطق شده است. این امر ایراد کار سازمان ملل است که توجهی به این زمینه‌های لازم برای دموکراسی نداشته و

این مسئله موجب شده که اقدام آنها در زمینه دموکراسی‌سازی این جوامع ناکام و ناتمام باقی بماند.

#### ۱-۲-۴. فرهنگ سیاسی نهادگریز و غیردموکراتیک

در برخی مناطق افریقا مانند سومالی، رواندا و... که سنت سلسله‌مراتبی و ارشدیت حکمفرما بود و آثاری از رفتارهای دموکراتیک مشاهده نمی‌شد، ساختارهای اقتدارگرای حکومت‌های استعماری این رویه را تقویت کردند. در دوران جنگ سرد نیز به‌رغم وجود فرهنگ سیاسی مسلط جهانی، الگوهای رفتاری بسیاری از زیرسیستم‌های بین‌المللی مانند افریقا همچنان ویژگی‌ها و مختصات فرهنگ سیاسی خاص خود را حفظ کردند (قوام، ۱۳۸۸: ۱۱۸ و ۱۱۴). یکی از ویژگی‌های اساسی جامعه مدنی، مدنی بودن است، درحالی‌که در بسیاری از کشورهای افریقایی از جمله رواندا، سومالی، لیبیا و... اعضای گروه‌های مختلف بر سر کسب منافع مشترک با یکدیگر و یا با دولت درگیر می‌شوند و رفتارهای غیرمدنی از خود بروز می‌دهند. به‌طور کلی می‌توان گفت این جوامع افریقایی دارای توان بالقوه برای بروز رفتار غیرمدنی هستند (سبزه‌ای، ۱۳۸۸: ۵۶۳). رفتار غیرمدنی و فرهنگ غیردموکراتیک و نهادگریز ویژگی جوامع افریقایی است. در افریقا کاهش مشارکت سیاسی به‌ویژه در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ که خود نیز به تشدید ضعف دولت‌ها انجامید ناشی از این عوامل بود: تمرکز قدرت، منع فعالیت حزبی، کنترل شدید مطبوعات، کودتای نظامی و... (ایپکچی، ۱۳۸۴: ۱۲۷). این امر بیانگر این است که فرهنگ دموکراتیک در افریقا وجود ندارد و بخش اعظم آن ناشی از اعمال محدودیت‌های حاکمان است؛ هرچند رقابت و مبارزه برای کسب منافع، جامعه را از اوضاع مدنی دور می‌سازد.

وجود فرهنگ دموکراتیک برای گذار به دموکراسی در افریقا ضروری و الزامی است. اما در کشورهای افریقایی هنجارهای دموکراسی در فضایی مطرح شد که وجود هر نوع الگوی وارداتی را طرد می‌کرد. طبیعی بود که در چنین وضعیتی هیچ‌گاه فرهنگ سیاسی لیبرال نمی‌توانست زمینه مساعدی برای رشد و نمو داشته باشد. بدین ترتیب به تدریج به دلیل فقدان تساهل سیاسی، افزایش قدرت دولت،



کوچک‌تر شدن جامعه و شخصی شدن سیاست، نهادهای دموکراتیک صرفاً دارای ارزش ظاهری شدند (قوام، ۱۳۸۸: ۱۱۵). علاوه بر فرهنگ سیاسی داخلی در افریقا که پذیرای دموکراسی نبود، تلاش برای اعمال و تحمیل نظام سیاسی دموکراتیکی با ویژگی‌های خارجی نیز عامل شکست دموکراسی در افریقا بود، زیرا نه تنها بسترهای لازم و فرهنگ داخلی برای پذیرش دموکراسی مهیا نبود، بلکه الگوی دموکراسی ناآشنای غربی نیز از طرف این جوامع طرد شد. فرهنگ افریقایی از فقدان ارزش‌هایی چون تساهل، پذیرش رأی و نظر مخالف، عدم توسل به خشونت، مشارکت و کثرت‌گرایی رنج می‌برد. بنابراین فرهنگ سیاسی غیردموکراتیک و نهادناپذیر جوامع افریقایی به‌عنوان یک نهاد غیررسمی، مانعی نهادی در راه دموکراسی‌سازی این جوامع است. به این ترتیب که عدم پذیرش ارزش‌ها و اصول دموکراتیک توسط افراد این جوامع باعث می‌شود فرهنگ غیردموکراتیک ادامه حیات پیدا کند که مانع عبور از وضع طبیعی به وضع مدنی است؛ از این رو شکل‌گیری وضع مدنی و فرهنگ سیاسی دموکراتیک غیرممکن می‌شود، در این شرایط جامعه مدنی ناتوان از شکل‌گیری است؛ در نتیجه نهادهای سیاسی لازم برای دموکراسی در سطح اجتماع نیز نمی‌توانند شکل بگیرند. بنابراین فرهنگ سیاسی غیردموکراتیک در جوامع افریقایی مذکور مانع شکل‌گیری جامعه مدنی و همین‌طور مانع تحقق دموکراسی است، مسئله مهمی که ملل متحد برای دموکراسی‌سازی این مناطق به آن توجه نکرده است.

#### ۲-۴-۲. ساختار سنت و عدم شکل‌گیری وضع مدنی

نفوذ عمیق استعمار در قاره افریقا مردم این قاره را از ویژگی‌های جامعه مدنی کاملاً جدا ساخته و فرهنگ و ارزش‌های بومی را سخت تحت تأثیر قرار داده است. در کشورهای افریقایی مانند رواندا، سودان، لیبیا و... نظام‌های سیاسی هرگز به فعالیت‌های سیاسی میدان نداده یا آنها را با محدودیت شدید روبه‌رو ساختند. وقتی بسیاری از کشورهای افریقایی پس از سال‌های پایانی دهه ۱۹۸۰ مبادرت به اصلاحات سیاسی کردند، اقتدارگرایی بر تمام قاره حکومت می‌کرد (اییکچی، ۱۳۸۴: ۱۶۸ و ۱۵۵). در افریقا هنوز بسیاری از نهادهای مذهبی و قومی سنتی ادامه



حیات می‌دهند، نهادهایی که هیچ اعتقادی به اصول دموکراتیک ندارند (سبزه‌ای، ۱۳۸۸: ۵۶۷). در کشورهای افریقایی مورد مطالعه، فرهنگ قومی و ساخت سنت همچنان ویژگی غالب این جوامع است.

ایجاد دولت دموکراتیک در افریقا نیازمند این است که از دل یک جامعه مدنی سالم و فراقومی بیرون آمده باشد (سبزه‌ای، ۱۳۸۸: ۵۴۵). عملکرد نهادهای جامعه مدنی برای دموکراسی فوق‌العاده مهم است. این نهادها می‌توانند به صورت منابع خنثی‌کننده قدرت به شمار رفته و از تسلط گروه‌های سیاسی انحصارگر بر منابع سیاسی جلوگیری کنند. در بسیاری از جوامع جهان توسعه‌نیافته مانند افریقا از جمله در کشورهای سومالی و رواندا و... به علت عبور ناموفق از فرایند دولت - ملت‌سازی و استقرار دولت مرکزی از طریق یکپارچه‌سازی اجباری، از ظهور گروه‌های متنوع سیاسی، اقتصادی و فرهنگی جلوگیری شده که این خود مشکلات عدیده‌ای را برای ظهور نهادهای مدنی به وجود آورده است (قوام، ۱۳۸۸: ۱۵۷ و ۵۲). بنابراین در کشورهای افریقایی جامعه مدنی نه تنها دچار ضعف است بلکه جامعه مدنی شکل نگرفته، دلیل آن هم عبور ناموفق به دولت - ملت‌سازی است. در کشورهای افریقایی گذار از وضع طبیعی به وضع مدنی موفق نبوده و به همین دلیل جامعه مدنی هم شکل نگرفته است که اینها موانع اساسی دموکراسی در این منطقه هستند.

در جامعه‌ای مانند کشورهای افریقایی که همه سازمان‌ها و گروه‌ها، خود در صدد کسب یا حفظ قدرت سیاسی هستند، نمی‌توانند به جامعه مدنی تعلق داشته باشند و جزئی از جامعه سیاسی هستند که فضا را برای انجام رقابت‌های سیاسی و بروز اعمال و رفتارهای سیاسی فراهم می‌کنند (سبزه‌ای، ۱۳۸۸: ۵۵۸). همچنین در جوامع افریقایی نبود قانون، پیروی از ساخت سنت، رقابت و منازعه برای کسب قدرت و منافع بیشتر و... منجر به تنش و تضادهای روزافزون شده و ایجاد جامعه مدنی را به امری بعید تبدیل کرده است. بنابراین در افریقا چون گذار به وضع مدنی شکل نگرفته و دولت‌سازی موفق نبوده، جامعه مدنی نیز حیات نیافته است و ضعف جامعه مدنی به عنوان یک نهاد دموکراتیک در افریقا سد راه دموکراسی‌سازی در این منطقه شده است؛ زیرا پیروی از ساخت سنت، تداوم رقابت و منازعه میان

گروه‌ها و جنگ‌های داخلی و ناآرامی را به دنبال دارد. این امر مانع شکل‌گیری وضع مدنی و عامل ضعف ساختاری جامعه مدنی است؛ از این رو جامعه مدنی نیز شکل نمی‌گیرد و نهادهای سیاسی این سطح به وجود نمی‌آیند، بنابراین تحقق دموکراسی با مانع مواجه می‌شود. این مسئله نیز یکی از موانع مهم دموکراسی در این مناطق است که سازمان ملل در اقدام خود آن را نادیده گرفته است.

### ۳-۴. ناسازگاری رژیم دموکراتیک با نیازهای داخلی جوامع (دموکراسی غربی)

کشورهای غربی پس از پایان جنگ سرد برنامه‌های سیاسی کمکی مختلفی را در راستای ترغیب دموکراسی در افریقا درپیش گرفتند (ایپکچی، ۱۳۸۴: ۱۵۳). با این حال آنها لزوماً این کار را به شیوه‌ای که بیشترین تناسب را با شرایط کشور داشته باشد، انجام نمی‌دهند. ترویج‌دهندگان دموکراسی مدلی از نهاد را مدنظر قرار می‌دهند که در کشور خودشان با آن آشنا هستند و تلاش نمی‌کنند چیزی را پدید آورند که با شرایط خاص کشور پذیرنده آن نهاد هم‌خوانی داشته باشد (اوتسوی، ۱۳۸۶: ۲۶۱). تصور اینکه یک نظام دموکراتیک را به آسانی می‌توان در هر مکان و هر زمانی ایجاد کرد، غیرواقع‌بینانه است. بلکه زمانی دموکراسی در یک مکان دوام می‌آورد که شرایط مشخص اجتماعی و فرهنگی مختص آن نیز مهیا باشد (اینگلهارت و ولزل، ۱۳۹۰: ۹). جوامع افریقایی مانند لیبریا، سودان و... در دهه ۱۹۹۰ از سوی با مفهوم دموکراسی غربی که در تضاد با سنت‌های دیرینه آنان بود و از سوی دیگر با تفکری که الگوی دموکراسی غربی را تنها راه نجات افریقا می‌دانست، به مبارزه پرداختند (ایپکچی، ۱۳۸۴: ۱۶۶).

یکی از موانع توسعه دموکراسی در افریقا فرهنگ استعماری دموکراسی است که خود از نظام ارزشی غرب ناشی شده و تثبیت این نوع از دموکراسی، مقاومت مشروع بومی افریقایی را به دنبال دارد (ایپکچی، ۱۳۸۴: ۱۳۰). هر نوع اصلاحی باید با توجه به نیازهای انسان و جامعه تحقق یابد و زمانی موفق خواهد بود که همه‌جانبه، فراگیر و پویا باشد (احمدی، ۱۳۸۶: ۲۶). نفوذ قدرت‌های غربی در سیاست‌های داخلی افریقا، خود باعث تضعیف ساختاری دموکراسی است (ایپکچی، ۱۳۸۴: ۱۶۸). در مورد دموکراسی‌های نوحاسته افریقا باید خاطر نشان ساخت که

روند توسعه سیاسی این کشورها بستگی به میزان کارایی آنها در راستای ارضای خواست‌های شهروندان خود دارد (قوام، ۱۳۸۸: ۵۸)، که اگر پاسخ‌گوی نیازهای مردم نباشند و متناسب با تقاضاهای آنان نباشد محکوم به شکست خواهند بود. بنابراین دموکراسی‌سازی به شیوه غرب، بی‌توجهی به شرایط داخلی و ساختار و فرهنگ جوامع افریقایی موجب شکست دموکراسی‌سازی در این منطقه شده است. در نتیجه به‌کارگیری الگوی دموکراسی غربی موجب ضعف شکل‌گیری جامعه مدنی داخلی در افریقا می‌شود و همین‌طور مانع شکل‌گیری نهادهای سیاسی لازم برای دموکراسی‌سازی در این سطح می‌گردد. و این نیز مسئله آشکار و مهمی است که سازمان ملل در فعالیت خود برای مدیریت منازعات این مناطق به آن اهمیت نداده است.

#### ۴-۲-۴. درگیری‌های متعدد قومی - مذهبی، کشتارهای جمعی و عدم اتحاد

منازعه و رقابت قومی - مذهبی از دیگر مشخصه‌های بارز و در واقع ویژگی غالب در جوامع افریقایی است. تراژدی در اینجاست که منازعه سیاسی بر سر برنامه‌های سیاسی جایگزین که بتوانند مشکلات را از بین ببرند، نیست بلکه صرفاً جنگ بر سر دسترسی به منابع دولتی است (قهرمانپور، ۱۳۹۲: ۴۵). رفتار غیرمدنی و توسل به خشونت هنوز یکی از ویژگی‌های کنش سیاسی در منطقه افریقا است. فقر و جنگ بر سر منابع اقتصادی، فقدان سنت‌های دموکراتیک مانند تساهل، مدارا، مشورت در فرهنگ مدنی، ضعف نهادهای سیاسی مانند احزاب سیاسی، وجود حکومت‌های نظامی و کودتاهای پی‌درپی، و تعارض‌های قومی و مذهبی باعث شده که احتمال توسل نیروها و گروه‌های مختلف جامعه به خشونت برای رسیدن به اهداف خود همیشه وجود داشته باشد (سبزه‌ای، ۱۳۸۸: ۵۶۷). جنگ و منازعه در افریقا ریشه در استعمار این قاره دارد. ایجاد مرزهای مصنوعی، تقسیمات قومی و نژادی از عوامل ریشه‌ای منازعات در افریقا است (سریع‌القلم و دیگران، ۱۳۸۵: ۹۰). استعمارگران به‌منظور تسهیل حکومت خود بر این جوامع همواره از رقابت‌ها و تعارضات قومی و قبیله‌ای سود می‌جستند، برای مثال استعمارگران در بسیاری از این کشورها سعی می‌کردند از سلسله‌مراتب قومی و مذهبی به‌منظور دستیابی به نیروی کار ارزان‌تر

سود جویند. در واقع استعمارگران در دوران حکومت خود بر این سرزمین‌ها، تعارضات قومی و مذهبی را نهادینه و قانون‌مند کردند (ساعی، ۱۳۸۷: ۲۳۸). پس از استعمار نیز هر دولت پسااستعماری نماینده یک یا چند گروه قومی محدود بود و منافع همه گروه‌های اجتماعی را پشتیبانی نمی‌کرد. این مسئله باعث می‌شد که همیشه درگیری بین گروه‌ها و اقوام خارج از قدرت با قوم یا ائتلاف اقوام حاکم وجود داشته باشد (سبزه‌ای، ۱۳۸۸: ۵۴۷). اگر به افریقای پس از استقلال نیز توجه شود، ویژگی‌های بی‌ثباتی شدید دولت‌ها، حکومت‌های نظامی، فساد و خودکامگی شدید، درگیری‌های متعدد خشونت‌آمیز و کشتارهای جمعی را در این قاره می‌توان دید (ایپکچی، ۱۳۸۴: ۱۲۴). جنگ سرد و تجهیز رژیم‌های حاکم به تسلیحات نظامی یکی از عوامل تداوم بحران منازعات قومی - مذهبی بود که هزینه‌های زیادی مانند مرگ‌ومیر، آوارگی، اتلاف منابع اقتصادی و انسانی و... را به این قاره تحمیل کرد (سریع‌القلم و دیگران، ۱۳۸۵: ۹۰). برای نمونه سومالی که از سال ۱۹۷۷ جنگ‌های داخلی به بخشی از واقعیات حیات این کشور تبدیل شده‌اند، از زمان فروپاشی دولت مرکزی در سال ۱۹۹۱ مواجه با ناآرامی و ناپایداری گسترده‌ای بوده است (آفران، ۱۳۹۲). همچنین سودان که با داشتن جایگاهی استراتژیک و مهم در قاره افریقا همواره یکی از نقاط عمده منازعات قدرت‌های بزرگ بین‌المللی بوده است، اخیراً با شکل‌گیری و ادامه بحران در منطقه دارفور بعد از بحران جنوب سودان، واکنش مجامع منطقه‌ای و بین‌المللی را به خود معطوف داشته است (قادری، ۱۳۸۳: ۳۵).

هر اندازه وابستگی‌های مذهبی، همبستگی‌های سیاسی را مورد تهدید قرار دهند، امکانات موجود برای مصالحه و گفت‌وگو دموکراتیک بسیار ضعیف‌تر خواهد شد (قوام، ۱۳۸۸: ۵۹). همان‌گونه که در دارفور سودان نیز وضع این‌گونه بوده است. در میان علل و عوامل بحران دارفور، توجه به قبیله‌گرایی و قومیت‌گرایی و تعصبات نژادی و قومی و اولویت دادن به منافع گروهی و قومی بر منافع ملی را عامل مهمی در شکل‌گیری این بحران می‌دانند (قادری، ۱۳۸۳: ۵۰). قاره افریقا هنوز درگیر جنگ‌های داخلی است. ناکارآمدی سیاست‌مداران داخلی و چشم‌طمع قدرت‌های بیرونی به منابع این قاره همچنان مانع مهم برقراری ثبات در این قاره

است (قهرمانپور، ۱۳۹۲: ۴۱). آنچه در افریقا باعث تزیاید و تداوم درگیری‌های سیاسی می‌شود، در واقع عدم اتفاق آراء یا اعمال تبعیض در دسترسی آحاد مردم به منابع حیاتی زندگی (سیاسی و اقتصادی) است (اییکچی، ۱۳۸۴: ۱۴۱). جنگ داخلی موجب فروپاشی نظام سیاسی، نهادهای اجتماعی و امنیتی می‌شود؛ وضعیت لیبریا در سال ۱۹۹۶ نشان‌دهنده چنین وضعیتی است (احمدی، ۱۳۸۶: ۲۳). جنگ داخلی لیبریا که تا سال ۱۹۹۷ ادامه یافت، منازعات مرگ‌باری برجا گذاشت و اوضاع داخلی را کاملاً ویران کرد (Dennis, 2006: 5). در افریقا گروه‌بندی‌های قومی و نابرابری در دسترسی آنها به منابع طبیعی، سیاسی (قدرت)، اقتصادی (ثروت) و دولتی منجر به منازعات قومی - مذهبی و درگیری‌های ویران‌گر داخلی شده که مانعی اساسی برای انسجام و همبستگی‌های ملی و سیاسی است؛ از این رو تحت این شرایط، شکل‌گیری جامعه مدنی با مانع روبه‌رو است. در نتیجه به دلیل عدم شکل‌گیری وضع مدنی متأثر از خشونت و درگیری‌های داخلی و منازعات قومی، نهادهای سیاسی دموکراتیک در سطح اجتماع نیز قادر به شکل‌گیری نیستند. در نهایت در این شرایط تحقق دموکراسی در جوامع افریقایی با مانع مواجه می‌شود. این مسئله ویژگی مهم و مشخصه جوامع قومی - مذهبی است، در حالی که سازمان ملل در مسیر برنامه‌های خود برای دموکراسی‌سازی و حفظ صلح در این مناطق، به اهمیت آن چندان آگاه نبوده و به دلیل این بی‌توجهی اقداماتش با شکست مواجه شده است.

#### ۴-۲-۵. احزاب سیاسی ناکارآمد و انتخابات ناسالم

شکل‌گیری اراده سیاسی و تشکیل احزاب به معنای واقعی و فعالیت آنها در افریقا قدمت چندانی ندارد. در تمام دوران استعمار و پس از آن بسیاری از دولت‌مردان افریقایی هر نوع گروه‌گرایی غیردولتی را نامناسب اعلام و با آن مخالفت کردند (شکیبا، ۱۳۸۶: ۲۹-۱۹). پس از استقلال نیز رهبران سیاسی به منظور تسلط کامل خود بر کشور درصدد تحکیم نظام‌های تک‌حزبی برآمدند (ساعی، ۱۳۸۷: ۲۶۵). در رواندا در سال ۱۹۷۳ جونوال‌هایباریمانان از قوم هوتو، از طریق کودتا به قدرت رسید و یک دولت تک‌حزبی تأسیس کرد که برای چند دهه قدرت را در رواندا در

دست داشت. این امر خشم گروه قومی توتسی را برانگیخت و منجر به نسل‌کشی سال ۱۹۹۴ شد (Atie, 2001: 27). در سودان در طول بیش از دو دهه حزب سودان به‌عنوان جنبش حاکم با یک جهت‌گیری مبهم تأسیس و فعالیت کرده و تحرک و تلاش دیگر احزاب سیاسی را ممنوع اعلام کرد (شکیبا، ۱۳۸۶: ۶۱). در این شرایط به علت حاکمیت طولانی‌مدت نظام‌های تک‌حزبی در افریقا، حل مسالمت‌آمیز تضادها مقدور نبود، زیرا آنها اختلاف منافع و دیدگاه‌ها را در حوزه سیاسی به‌رسمیت نمی‌شناختند و از این‌رو به‌جای نهادهای مدرن مدنی، سازمان‌های قومی و خویشاوندی را تقویت کردند (سبزه‌ای، ۱۳۸۸: ۵۵۰).

تا اواسط دهه ۱۹۹۰ اغلب حکومت‌های افریقایی از نوع دیکتاتوری بودند، یک سوم از رؤسای دولت این دسته از کشورها از ارتش و اغلب آنها از نوع رژیم‌های سیاسی تک‌حزبی و یا فاقد حتی یک حزب سیاسی بودند (هادیان، ۱۳۸۷: ۶۱). در سال ۱۹۸۰ ساموئل دوئه با یک کودتای خونین نظامی به ریاست‌جمهوری لیبیا رسید و یک دیکتاتوری نظامی را پیاده کرد (آفران، ۱۳۹۲). در حکومت‌های تک‌حزبی و نظامی افریقایی مسئله آزادی، مشارکت و فعالیت حزبی همواره بحران‌ساز بوده است. از دهه ۱۹۹۰ به بعد پیشرفت‌هایی در زمینه سیاست چندحزبی و آزادی در کشورهای افریقایی رخ داده است (ایپکچی، ۱۳۸۴: ۱۵۷). در رواندا در ۱۹۹۰، هابیاریمانا به‌دنبال فشارهای شدید داخلی و بین‌المللی از قصد خود مبنی بر اصلاح نظام سیاسی کشور از تک‌حزبی به نظامی چندحزبی خبر داد و چند حزب اجازه تأسیس و فعالیت گرفتند (آفران، ۱۳۹۲). در کشورهای افریقایی مذکور هر چند سیاست چندحزبی آغاز به فعالیت کرده اما مبارزه عادلانه بین احزاب در دوران انتخابات در همه کشورها مشاهده نمی‌شود. در این کشورهای افریقا بسیاری از رؤسای جمهور منتخب در عین پذیرش سیاست چندحزبی سعی دارند به‌نوعی در عمل چیرگی حزب حاکم را نشان دهند و آن را دموکراسی تمام‌عیار بدانند. در کشورهای چندحزبی مشکل مضاعف این است که حزب حاکم از کلیه امکانات دولتی برای انتخابات استفاده می‌کند، درحالی‌که دیگر احزاب سیاسی مخالف، چنین امکانی را ندارند (ایپکچی، ۱۳۸۴: ۱۵۸ و ۱۵۲). به‌طورکلی در افریقا احزاب سیاسی اهمیت چندانی ندارند و حتی پس از استقلال از اهمیت نسبی آنها

نیز کاسته شده است. قدرت و عملکرد این احزاب به شدت تحت الشعاع قدرت دولت قرار دارد. گرچه در برخی از این کشورها مشارکت سیاسی توده‌ها همچنان تشویق می‌شود، رهبران سیاسی حاکم ترجیح می‌دهند این مشارکت نه از طریق احزاب متعدد و رقیب، بلکه از طریق دولت و احزاب فراگیر دولتی صورت گیرد. به‌علاوه در این کشورها مشارکت توده‌ها در سیاست معمولاً جنبه صوری دارد و در مواقع انتخابات سرتاسری تشویق می‌شود. همچنین تمرکزگرایی در آنها کاملاً حکمفرماست و تصمیمات مهم توسط رؤسای دولت مرکزی و تعداد معدودی از اطرافیان آنها گرفته می‌شود (ساعی، ۱۳۸۷: ۲۶۷). علاوه بر عامل دخالت حکومت در نظام چندحزبی افریقا، ضعف احزاب سیاسی خود مقوله بحران‌زای دیگری در توسعه دموکراسی افریقایی است. بسیاری از احزاب در افریقا حرفه‌ای نیستند و دچار ضعف‌های ساختاری‌اند. در واقع هوس قدرت‌طلبی و رسیدن به اهداف سودجویانه احزاب سیاسی، آنها را از توجه جدی به مشکلات جامعه دور می‌سازد (ایپکچی، ۱۳۸۴: ۱۵۹). بنابراین احزاب سیاسی در جوامع افریقایی مورد مطالعه، چه از زاویه دولت و رهبران، مورد بررسی قرار گیرند و چه از زاویه خود احزاب و ماهیت و فعالیت آنان، این نتیجه به دست می‌آید که احزاب سیاسی در این جوامع افریقایی دارای ضعف هستند و از ناکارآمدی رنج می‌برند. در واقع حزب به معنای واقعی در کشورهای افریقایی هنوز شکل نگرفته است.

در مورد انتخابات نیز باید عنوان کرد که با آغاز موج جدید دموکراسی بین سال‌های ۱۹۸۵ تا ۱۹۹۵، دموکراسی‌های انتخابی در جهان گسترش یافت. در این فضا چنین تصور می‌شد که هر رژیم‌های انتخابات آزاد و منصفانه برگزار کند، دموکراتیک است (اینگلهارت و ولزل، ۱۳۹۰: ۱۱). اما دموکراسی و برگزاری انتخابات، همیشه با صلح همراه نیست. بسیاری بر این باورند که روند دموکراسی‌سازی اغلب خشونت قابل توجهی در درون کشورها، به بار می‌آورد. با وجود به رسمیت شناختن انتخابات به عنوان یکی از عناصر مهم در حرکت به سمت سیستم‌های مدیریت منازعات، به دلیل رقابت برای کسب قدرت در میان اقوام مختلف، انتخابات می‌تواند مخاطره‌آمیز باشد. دموکراسی به عنوان قطب مخالف منازعات در افریقا، هدایت و تقویت می‌شود. علاوه بر این، جنگ‌های درون‌دولتی



در حال حاضر به مراتب شایع‌تر از جنگ‌های بین‌دولتی در افریقا است، بنابراین ارائه نظریه صلح دموکراتیک تا حدودی برای این قاره بی‌ربط است (Karbo, 2011: 276)؛ چراکه از آغاز دموکراسی چندحزبی در بیشتر کشورهای افریقایی، فرایندهای انتخاباتی با خشونت سیاسی همراه بوده‌اند و در بسیاری از کشورهای افریقایی که سومین انتخابات چندحزبی را برگزار می‌کنند، نزاع‌های داخلی بر سر قدرت شکل خشونت به خود گرفته‌اند و به این ترتیب بقای بسیاری از کشورها در معرض تهدید قرار گرفته است (قهرمانپور، ۱۳۹۲: ۴۵). همان‌گونه که انتخابات چندحزبی در بروندی پس از دهه ۱۹۹۰، منازعات خشونت‌باری به همراه داشت و به دموکراسی نینجامید (اوتسوی، ۱۳۸۶: ۲۳۹). در جوامعی مانند افریقا وجود اقوام متعدد و رقابت میان آنها می‌تواند به تنش‌ها و گروه‌بندی‌ها در انتخابات، بیشتر دامن بزند.

در مجموع باید گفت احزاب سیاسی در افریقا ضعیف و ناکارآمدند؛ به این دلیل که خود احزاب به دنبال هدف حزب نیستند و با کار حزبی آشنا نیستند بلکه به دنبال اهداف منفعت‌طلبانه خود هستند. از سوی دیگر حکومت نیز اجازه فعالیت حزبی نمی‌دهد و احزاب را به رسمیت نمی‌شناسد، و اگر هم حزبی تشکیل شود یا نظام تک‌حزبی است که حزب حاکم کنترل تمام امور را در دست دارد و به مخالفان اجازه فعالیت نمی‌دهد، یا اینکه نظام چندحزبی است که در این حالت منابع در اختیار حزب حاکم است و در استفاده از امکانات، ناعادلانه رفتار می‌کنند. در واقع در نظام چندحزبی نیز فعالیت احزاب به معنای واقعی وجود ندارد.

برگزاری انتخابات و شرکت در انتخابات، برابر با دموکراسی و به معنای دموکراسی نیست. علاوه بر اینکه نهادها و پیش‌زمینه‌های دیگر نیز باید وجود داشته باشند، نفس انتخابات نیز باید توسط مردم پذیرفته شود. پذیرش روند انتخابات، پذیرش نتیجه انتخابات و احترام قائل شدن برای آن از سوی مردم شرط اساسی انتخابات موفق در راه دموکراسی‌سازی است. به علاوه انتخابات از سوی حکومت نیز باید سالم و با شرایط رقابتی برابر برگزار شده و در مورد آرای مردم امانت‌داری رعایت شود. انتخابات نارس و ناقص نمی‌تواند ثبات سیاسی و دموکراسی را به ارمغان آورد. در کشورهای افریقایی مورد مطالعه انتخابات برگزار شد، اما ناموفق بود و بدتر منجر به تنش و تضاد میان گروه‌های قومی مختلف شد و این امر



دموکراسی را به تأخیر انداخت. در اساس برای منطقه‌ای با ویژگی‌های این جوامع افریقایی، وجود احزاب و انتخابات و ماهیت آنها تنش‌زاست و رقابت‌های منازعه‌آمیز ایجاد می‌کند.

از آنجا که احزاب سیاسی از ارکان اصلی دموکراسی و انتخابات شاه‌رگ حیاتی نظام سیاسی دموکراتیک است، می‌توان گفت احزاب سیاسی ناکارآمد و انتخابات ناسالم، یکی از موانع نهادی عمده برای دموکراسی‌سازی در افریقا محسوب می‌شوند. فقدان احزاب سیاسی و انتخابات ناسالم و مسئله‌دار نه تنها نمی‌تواند به شکل‌گیری جامعه مدنی بیانجامد، بلکه باعث ضعف اساسی در بدنه جامعه مدنی و عدم شکل‌گیری آن نیز می‌شود که این شرایط مانع گسترش نهادهای سیاسی لازم برای دموکراسی‌سازی در سطح جامعه می‌گردد؛ از این‌رو در مسیر شکل‌گیری جامعه مدنی و برقراری نظام سیاسی دموکراتیک در جوامع افریقایی، مانع ایجاد می‌کند. این مقوله نیز یکی از مهم‌ترین موانع دموکراسی برای این جوامع و همین‌طور یکی از مهم‌ترین مسائلی است که سازمان ملل در برقراری صلح و زمامداری دموکراتیک به‌عنوان الگوی مدیریت منازعات این مناطق، آن را در نظر نگرفته است و در برنامه و اقدامات خود از کنار آن گذشته است. به این ترتیب در الگوی مدیریتی خود برای این مناطق یعنی دموکراسی‌سازی با ناکامی مواجه شده است.

#### ۶-۲-۴. محدودیت وسایل ارتباط جمعی، رسانه و مطبوعات

طبق نتایج بررسی‌های انجام‌شده در سال ۱۹۹۲ تنها شش کشور افریقایی عنوان مطبوعات آزاد را همراه خود داشتند. اما در این میان برخی کشورهای افریقایی نسبت به اصلاح قانون آزادی مطبوعات اقدام نکرده و لذا می‌توان شاهد تداوم کنترل مطبوعات در این‌گونه کشورها بود. متأسفانه در افریقا رسانه‌های الکترونیکی بیش از مطبوعات تحت کنترل دولت هستند، بیشتر ایستگاه‌های رادیو و تلویزیون افریقا وابسته به دولت بوده و سخنگوی حکومت می‌باشند. در بیشتر کشورهای افریقایی سیاست جلوگیری از پخش و اشاعه سخن مخالفان پیاده شده و فقط حزب حاکم بر رسانه‌های دولتی تسلط دارد (ایپکچی، ۱۳۸۴: ۱۵۵). در رواندا در



دوران جنگ داخلی سال ۱۹۹۴ یک رادیوی خصوصی در تحریک هوتوها در کشتن توتسی‌ها نقش زیادی داشت. این ماجرا سبب شد که تا چندی پیش دیگر هیچ رادیوی خصوصی در این کشور مجوز نداشته باشد. نخستین رادیوی خصوصی پس از آن واقعه در سال ۲۰۰۴ میلادی راه‌اندازی شد. در مورد سومالی نیز باید گفت که اغلب رسانه‌های این کشور توسعه‌نیافته‌اند و به دلیل ضعف رسانه‌های تصویری، رادیو رسانه غالب است. در لیبیا نیز رسانه‌های آن از سوی شبکه ارتباطات لیبیا<sup>۱</sup> وابسته به رئیس‌جمهوری هدایت می‌شوند. شبکه ارتباطات لیبیا دارای یک شبکه تلویزیونی و دو شبکه رادیویی است. مطبوعات لیبیا نیز معمولاً به این شبکه وابسته هستند (آفران، ۱۳۹۲). بی‌شک فعالیت مثبت رسانه و مطبوعات یکی از شرایط دموکراسی خوب تلقی می‌شود. در حالی که به‌رغم تبلیغات دموکراسی در افریقا، کنترل سیاسی مطبوعات در دوران فعلی نیز همچنان ادامه دارد. برای نمونه روزنامه میل گاردین افریقا، به دلیل چاپ سرمقاله علیه حزب حاکم در سال ۲۰۰۵ تعطیل شد. در بسیاری از کشورهای افریقایی، دولت با محکوم و زندانی کردن مخالفان و منتقدان، محدودیت‌هایی را در روند دموکراسی ایجاد کرد (ایکچی، ۱۳۸۴: ۱۵۷-۱۵۵). باید پرسید که آیا در چنین فضایی استقرار دموکراسی امکان‌پذیر است؟ آزادی رسانه‌ها و مطبوعات از اساسی‌ترین پایه‌های دموکراسی است. ضعف مؤلفه‌های دموکراسی از قبیل محدودیت رسانه و آزادی بیان در افریقا را می‌توان به‌عنوان مانع نهادی دیگر برای دموکراسی در کشورهای افریقایی شناخت. در جوامع افریقایی مورد مطالعه محدودیت رسانه و مطبوعات و در واقع کنترل دیدگاه‌های مخالف می‌تواند مانع ایجاد یک جامعه مدنی مستقل و بادوام باشد. ضعف جامعه مدنی نیز مانع رشد و فعالیت نهادهای سیاسی لازم برای دموکراسی‌سازی در این سطح می‌گردد. بنابراین محدودیت و کنترل وسایل ارتباط جمعی در جوامع افریقایی مانع تحقق جامعه مدنی و همچنین مانع استقرار دموکراسی است. آزادی رسانه‌های جمعی و گسترش آن نیز یکی از شرایط لازم برای برقراری نظام سیاسی دموکراتیک است که در جوامع مورد مطالعه دچار ضعف بوده و سازمان ملل نیز به آن بی‌توجه بوده است.

1. LCN

در مجموع در مورد دلایل شکست دموکراسی‌سازی سازمان ملل متحد و ناکامی زمامداری دموکراتیک در مدیریت منازعات قومی - مذهبی در آفریقا باید گفت که فقدان نهادسازی و همین‌طور فقدان نهادهای سیاسی دموکراتیک در سطح دولت و در سطح جامعه در آفریقا، منجر به شکست دموکراسی‌سازی و ناکامی زمامداری دموکراتیک مورد نظر سازمان ملل در این مناطق شده است. در آفریقا به دلیل وجود برخی شرایط و ویژگی‌ها در سطح دولت مانند ساختار دولت‌های ضعیف؛ انحصار قوای دولتی؛ بی‌قانونی و بی‌ثباتی؛ حکومت نظامیان و عدم کنترل خشونت توسط دولت؛ توزیع نامناسب منابع، قدرت‌طلبی و خودکامگی رهبران سیاسی و دموکراسی تک‌بعدی و انتخابات‌محور، دولت - ملت شکل نگرفته است. در این شرایط نهادهای سیاسی لازم برای دموکراسی در سطح دولت دارای ضعف هستند و دموکراسی نیز نمی‌تواند استقرار یابد. همین‌طور به دلیل وجود شرایط و ویژگی‌هایی در سطح جامعه مانند فرهنگ سیاسی نهادگریز و غیردموکراتیک؛ ساختار سنت و عدم شکل‌گیری وضع مدنی؛ دموکراسی غربی؛ درگیری‌های متعدد قومی - مذهبی؛ احزاب سیاسی ناکارآمد و انتخابات ناسالم و محدودیت وسایل ارتباط جمعی، جامعه مدنی دچار ضعف ساختاری و ناتوان از شکل‌گیری است. در نتیجه نهادهای سیاسی لازم برای دموکراسی در سطح جامعه دچار ضعف هستند و دموکراسی نمی‌تواند با موفقیت برقرار شود. فقدان و یا ضعف نهادهای سیاسی دموکراتیک در سطح دولت و جامعه که محصول شرایط و ویژگی‌های داخلی دولت و جامعه در آفریقا است، برای دموکراسی‌سازی ایجاد محدودیت می‌کنند و در واقع موانع نهادی دموکراسی محسوب می‌شوند، همین‌طور چالش‌هایی اساسی و ناآشنا برای ملل متحد نیز به‌شمار می‌روند که در اقدام آنها برای دموکراتیزه کردن این مناطق، مشکل‌ساز هستند. عدم توجه سازمان ملل متحد در برنامه‌های خود به مجموعه این شرایط یعنی ضعف نهادهای سیاسی دموکراتیک در سطح دولت و جامعه در آفریقا که موانع اساسی دموکراسی‌سازی محسوب می‌شوند، موجب شکست اقدام سازمان ملل متحد شد. در نتیجه زمامداری دموکراتیک به‌عنوان الگوی سازمان ملل متحد برای مدیریت منازعات قومی - مذهبی در آفریقا پس از جنگ سرد، با ناکامی و ناکارآمدی مواجه شد.

در کنار عوامل داخلی مختلف که موانع نهادی دموکراسی در افریقا محسوب می‌شوند، نقش عوامل خارجی به‌عنوان یک مانع در فرایند دموکراسی‌سازی نیز حائز اهمیت است. در بسیاری از موارد عوامل خارجی در راستای دستیابی به منافع و اهداف خود، مانع نهادسازی و ایجاد فرهنگ دموکراتیک شده‌اند. در مواردی هم که فعالیت‌هایی به‌صورت محدود در این راستا انجام شده است در راستای اهداف قدرت‌های مداخله‌گر بوده است. در دوره‌های زمانی مختلف عوامل خارجی علاوه بر اینکه خود مانعی برای دموکراسی‌سازی در افریقا شناخته می‌شوند، بی‌تأثیر بر عوامل داخلی نیز نبوده‌اند. بخش اعظم ضعف شرایط داخلی متأثر از عوامل خارجی است. بنابراین در کنار عوامل داخلی، می‌توان عوامل خارجی را نیز از موانع دموکراسی در افریقا برشمرد.

بحث و هدف این مقاله، علت‌یابی مسئله شکست اقدام سازمان ملل متحد در مورد دموکراسی‌سازی در افریقا بود که به آن پرداخته شد. اینکه با توجه به بررسی‌های انجام‌شده راجع به شرایط کشورهای افریقایی مورد مطالعه برای دموکراسی‌سازی، دموکراسی در این منطقه امکان‌پذیر است یا خیر، و چه راه‌کارهایی می‌توان برای دموکراسی‌سازی موفق در افریقا ارائه داد، در دایره بحث این مقاله نمی‌گنجد اما برای تکمیل بحث به‌صورت مختصر و گذرا به آن پرداخته می‌شود. براساس معیار بقای طولانی حکومت، تقریباً تمام حکومت‌های افریقایی در آزمایش پایداری دموکراتیک پیروز نخواهند شد (اپیکچی، ۱۳۸۴: ۱۳۷). اما به‌هیچ‌وجه نباید نسبت به استقرار دموکراسی در این نقاط بدبین بود. مسلماً اگر زمینه‌های لازم از لحاظ فرهنگی، اقتصادی و سیاسی مهیا شود، امکان وجود چنین نظامی عملی است (قوام، ۱۳۸۸: ۶۳). در کشورهای جهان سوم مانند افریقا منازعات متعدد داخلی (قومی، مذهبی، طبقاتی و منطقه‌ای) به‌همراه بحران‌های اقتصادی، ضعف نهادهای جامعه مدنی و... مانع فراهم شدن زمینه‌ها و شرایط لازم برای استقرار نهادهای دموکراتیک در این جوامع شده است (ساعی، ۱۳۸۷: ۲۲۴). کلید این فرایند، تقویت نهادهای افریقایی است که دموکراسی را ارتقاء می‌دهند و از مسئولیت‌پذیری و پاسخ‌گویی حمایت می‌کنند (قهرمانپور، ۱۳۹۲: ۴۶). بررسی‌ها نشان داده که امکان اصلاحات و تغییرات بنیادین در برخی از کشورهای افریقایی

وجود دارد (احمدی، ۱۳۸۶: ۲۴). برای دستیابی به دموکراسی در افریقا باید مجموعه نهادهای سیاسی دموکراتیک لازم برای دموکراسی‌سازی، متناسب با فرهنگ و ساختارهای داخلی و با توجه به شرایط و عوامل بومی در این مناطق به‌وجود آیند و نهادینه شوند. آن‌گاه می‌توان دموکراسی را با موفقیت در این جوامع اجرا کرد.

### نتیجه‌گیری

مباحث این مقاله در مورد دلیل شکست الگوی دموکراسی‌سازی سازمان ملل در کشورهای افریقایی پس از جنگ سرد نشان می‌دهد که فقدان نهادهای سیاسی لازم برای دموکراسی‌سازی و مهم‌تر از آن بی‌توجهی نیروهای سازمان ملل به این مسئله و فقدان تلاش برای نهادسازی در این زمینه، عامل ناکامی فرایند ایجاد دموکراسی در افریقا شد. برای اجرای موفق نظام سیاسی دموکراتیک در یک جامعه باید نهادهای سیاسی مورد نیاز آن وجود داشته باشد. در صورت فقدان این نهادها نیز باید ابتدا متناسب با فرهنگ داخلی و شرایط محیطی جوامع به ایجاد، اصلاح و هدایت این نوع نهادها پرداخت، سپس اقدام به اجرای دموکراسی کرد؛ در این صورت است که فرایند دموکراسی‌سازی می‌تواند با موفقیت همراه باشد. از این‌رو این نکته بسیار قابل‌توجه است که در ایجاد هر تغییری از جمله در برقراری یک نظام سیاسی جدید و به‌ویژه حکومت دموکراتیک، عوامل و شرایط داخلی جوامع اهمیت و اولویت دارند. دموکراسی تحمیلی نتیجه‌ای دربر نخواهد داشت و در واقع اعمال دموکراسی با زور، امکان‌پذیر نیست. گذار به دموکراسی نیازمند الزاماتی است که باید در درون جوامع و متناسب با شرایط داخلی آنها ایجاد شده و گسترش یابد تا مردم پذیرای دموکراسی شوند. بدون وجود زیرساخت‌های داخلی و شرایط لازم برای دموکراسی‌سازی، گذار به دموکراسی ممکن نیست. اینها همگی شرایط و مسائلی هستند که سازمان ملل متحد در الگوی مدیریتی خود برای دموکراسی‌سازی جوامع دارای منازعات قومی - مذهبی افریقا، آنها را نادیده گرفته و به همین دلیل عملکرد موفقیت‌آمیزی نداشته است.

به‌رحال برقراری اولیه دموکراسی مهم نیست، مهم دوام، پایداری و ثبات نظام دموکراتیک و ادامه حیات حداقل‌های دموکراتیک ایجادشده است. درحالی‌که در

کشورهای افریقایی پس از مدت کوتاهی منازعات از سر گرفته شده و حداقل تلاش‌ها برای دموکراسی نیز فرومی‌ریزد. عامل عدم موفقیت سازوکار دموکراسی در جوامع مورد مطالعه، فقدان نهادسازی و بی‌توجهی سازمان ملل به‌عنوان مجری این طرح به این مقوله بوده است. دموکراسی پدیده‌ای وارداتی نیست، آنچه لازم و مهم است بررسی زمینه‌های لازم برای دموکراتیک‌شدن و راه‌های درست برای یک‌گذار موفق و اقدام در این زمینه است، هرچند که این اقدامات زمان‌بر بوده و در طولانی‌مدت امکان‌پذیر هستند. فقدان نهادهای سیاسی دموکراتیک در دو سطح دولت و جامعه در این کشورها موجب شد که نه تنها منازعات کاهش نیابد و برنامه ملل متحد موفقیت‌آمیز نباشد بلکه مهم‌تر اینکه اصلاً دموکراسی شکل نگرفت و حرکت به سمت اصول دموکراتیک در میان مردم به‌وجود نیامد. زیرا ریشه در فرهنگ آنها نداشته و نیز نتوانسته ریشه پیدا کند. نبود زیرساخت‌ها برای دموکراسی‌سازی در افریقا، مسئله‌ساز و بحران‌آفرین شد. دلیل اصلی آن هم عدم توجه سازمان ملل متحد به این شرایط و اقدام زودهنگام سازمان ملل برای برقراری دموکراسی در جوامعی با شرایط ذکر شده بود. واقعیت امر این است که علاوه بر بی‌توجهی سازمان ملل به شرایط داخلی این جوامع در بدو اقدام، خود مسئله فقدان نهادهای سیاسی دموکراتیک لازم و فراهم نبودن شرایط داخلی جوامع افریقایی مورد مطالعه برای پذیرش دموکراسی، چالش بسیار مهم و اساسی پیش روی این جوامع برای دموکراتیک شدن است که چالش عمده‌ای برای سازمان ملل متحد نیز در مسیر دموکراسی‌سازی جوامع قومی - مذهبی توسط آن محسوب می‌شود.

ضمن اینکه اقدامات و تلاش‌های انجام شده برای دموکراسی‌سازی در افریقا توسط سازمان ملل متحد، قابل انکار نیست و با صرف زمان، هزینه، نیرو و تلاش‌های فراوانی همراه بوده است، به‌طورکلی در مورد اقدام سازمان ملل برای دموکراسی‌سازی مناطق افریقا برای حل منازعات و شکست آن، باید گفت که تنها انتخابات صوری اجرا و دموکراسی تشریفاتی عملی شد، که همان نیز دوام نیاورد و با شکست زودهنگام مواجه شد. در واقع روکار مناسب و زیبا شد درحالی‌که زیربنا مستحکم و مهیا نبود و نتوانست به تحکیم دموکراسی بیانجامد. با اقدامات ظاهری مشکلات کشورهای افریقایی حل نمی‌شود و تلاش‌ها و تغییرات سطحی دردی از

آن دوا نمی‌کند. مسئله بسیار پیچیده و ریشه‌دار است که هم تلاش‌ها برای رفع آن و هم کسب موفقیت در این راه نیازمند زمان، برنامه‌ریزی دقیق، صحیح و اصولی، کار کارشناسی‌شده و علمی و استفاده از متخصصان در این زمینه است. تنها با برگزاری جلسه و صدور قطعنامه مشکل این جوامع حل نمی‌شود. در واقع در پاسخ به مسئله مقاله می‌توان گفت که نهادهای سیاسی دموکراتیک و دموکراسی، لازم و ملزوم یکدیگرند. در هر جامعه‌ای، بدون فرهنگ سیاسی دموکراتیک و بدون وجود نهادهای سیاسی برآمده از آن، ایجاد، ادامه حیات و پایداری دموکراسی امکان‌پذیر نیست؛ از این رو می‌توان دریافت که مشکل و یا در واقع ضعف کار سازمان ملل متحد در زمینه برقراری نظام سیاسی دموکراتیک برای جوامع قومی - مذهبی افریقا به‌عنوان الگوی مدیریت بین‌المللی منازعات داخلی آن، این است که سازمان ملل به وجود و اهمیت نهادهای سیاسی لازم برای دموکراسی در داخل این جوامع بی‌توجه بوده است و در واقع با این کار موجبات شکست خود را فراهم کرده است.

سازمان ملل در برقراری صلح به شیوه زمامداری دموکراتیک به‌عنوان الگوی مدیریت منازعات جوامع افریقایی، سنجیده و به‌موقع عمل نکرده است بلکه اقدام ملل متحد در این زمینه پیش‌بینی نشده و بسیار زود هنگام بوده است، زیرا جوامع افریقایی مورد مطالعه تا برقراری نظام سیاسی دموکراتیک فاصله بسیاری دارند و در حال حاضر شرایطشان مهیای این تغییر نیست. دلیل شکست اقدام سازمان ملل در فعالیت و برنامه‌های خود برای دموکراسی‌سازی جوامع افریقایی به‌منظور مدیریت منازعات قومی - مذهبی آن، عدم توجه به شرایط داخلی، فرهنگ و زیرساخت‌های لازم برای دموکراسی در جوامع مورد مطالعه است، که در واقع سازمان ملل با این نحوه عملکرد، شکست خود را تسهیل کرده است. در مجموع می‌توان گفت نادیده گرفتن شرایط جوامع قومی - مذهبی افریقا توسط سازمان ملل متحد، عدم انطباق زمینه‌های داخلی این جوامع با معیارهای لازم برای دموکراسی و توجه نداشتن ملل متحد به این مسئله، نه‌تنها به‌صورت مقطعی باعث شکست زمامداری دموکراتیک در این مناطق شد، بلکه سازمان ملل را با چالش مهم و اساسی در زمینه دموکراسی‌سازی جوامع قومی - مذهبی مواجه و آشنا ساخت و نشان داد که شرایط کنونی این جوامع تا استقرار دموکراسی واقعی فاصله بسیاری دارند به‌طوری‌که

نه تنها به ایجاد دموکراسی، پاسخ مثبت نشان نمی‌دهند، بلکه به آن واکنش نشان داده و آن را طرد و رد نیز می‌کنند. بنابراین هرگاه سازمان ملل متحد قصد مداخله در چنین قضایا و مسائلی را دارد، باید با بررسی شرایط، شناخت موانع و چالش‌های موجود و در واقع به صورت پیش‌بینی شده و سنجیده وارد عمل شود تا با شکست مواجهه نگردد. چه بسا هنگامی که چالش‌هایی اساسی در میان باشد، مرتفع کردن آنها کار آسانی نیست و بسیار زمان‌بر و پرهزینه نیز هست.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی





## منابع

### الف - فارسی

- آفران (۱۳۹۲)، *مؤسسه مطالعاتی و تحقیقاتی آفران (مرکز پژوهش کشورهای قاره آفریقا)*، به آدرس اینترنتی: <http://www.afiran.ir>.
- احمدی، سیروس (۱۳۸۶)، «بررسی فرایند دموکراسی‌سازی در بخش‌های امنیتی: مطالعه موردی کشورهای غرب آفریقا»، *فصلنامه مدرس علوم انسانی*، شماره ۵۳، صص ۱-۲۸.
- اوتاوی، مارینا (۱۳۸۶)، *گذار به دموکراسی یا شبه‌اقتدارگرایی*، ترجمه سعید میرترابی، تهران: نشر قومس.
- ایپکچی، محمدحسن (۱۳۸۴)، «توسعه و دموکراسی در آفریقا»، *فصلنامه مطالعات آفریقا*، شماره ۱۱، صص ۱۷۰-۱۲۳.
- اینگلهارت، رونالد و کریستین ولزل (۱۳۹۰)، «چگونه توسعه به رشد دموکراسی کمک می‌کند؟»، *فصلنامه زمین*، ترجمه خالد خسرو، سال اول، شماره اول، صص ۹-۱۲.
- بخشی، احمد (۱۳۹۲)، «بررسی مشکلات ساختاری دولت در آفریقا، قاره بحران‌زده»، *نشریه الکترونیکی ثاقب*، پرونده ویژه آفریقا، شماره نهم (ثاقب ۹)، صص ۳۴-۴۱، قابل دسترس در آدرس اینترنتی: <http://www.rohama.org/>.
- پیترز، گای (۱۳۸۶)، *نظریه نهادگرایی در علم سیاست*، ترجمه فرشاد مؤمنی و فریبا مؤمنی، تهران: سازمان انتشارات جهاد دانشگاهی و پژوهشکده علوم انسانی و اجتماعی جهاد دانشگاهی.
- جوادی، محمدجعفر و مهدی متین (۱۳۸۷)، «بررسی نقش حل و فصل منازعه در روابط بین‌الملل»، *فصلنامه سیاست*، دوره ۳۸، شماره ۱، صص ۱۵-۳۸.
- حسین‌خانی، الهام و حامد عموئی (۱۳۹۰)، «دیدگاه‌های رهیافت‌های مختلف روابط بین‌الملل نسبت به مسئله صلح»، *فصلنامه تخصصی علوم سیاسی*، شماره چهاردهم، صص ۱۴۹-۱۷۴.
- دلاوری، ابوالفضل (۱۳۸۷)، «درآمدی نظری بر حل منازعات سیاسی»، *فصلنامه سیاست*، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دوره ۳۸، شماره ۳، صص ۴۱-۶۹.
- سریع‌القلم، محمود؛ علی گلیانی و احمد بخشی (۱۳۸۵)، «آفریقا پس از جنگ سرد: تعامل کارگزار - ساختار»، *فصلنامه تحقیقات جغرافیایی*، شماره ۸۳، صص ۷۹-۷۲.



ساعی، احمد (۱۳۸۷)، *مسائل سیاسی - اقتصادی جهان سوم*، چاپ نهم، تهران: انتشارات سمت.

سبزه‌ای، محمدرضا (۱۳۸۸)، «جامعه مدنی در آفریقا: بررسی دیدگاه‌ها، کارکردها و موانع»، *فصلنامه سیاست خارجی*، سال بیست‌وسوم، شماره ۲، صص ۵۷۰-۵۴۱.

سیمبر، رضا (۱۳۷۳)، «برخوردهای منطقه‌ای در جهان سوم و پایان جنگ سرد»، *مجله اطلاعات سیاسی - اقتصادی*، سال نهم، شماره ۸۸-۸۷، صص ۷۳-۶۸.

سیمبر، رضا و ارسلان قربانی (۱۳۸۷)، *روابط بین‌الملل و دیپلماسی صلح در نظام متحول جهانی*، تهران: انتشارات سمت.

شفیعی، نوذر و مسعود رضایی (۱۳۸۹)، «سیاست آمریکا در شاخ آفریقا (مطالعه موردی: سومالی)»، *فصلنامه مطالعات آفریقا*، شماره ۲۱، صص ۷۸-۴۷.

شکیبا، محمدرضا (۱۳۸۶)، «احزاب اسلامی و تأثیر آنها در گسترش مردم‌سالاری آفریقا»، *فصلنامه مطالعات آفریقا*، شماره ۱۶، صص ۷۴-۱۹.

قادری، نعمت‌اله (۱۳۸۳)، «بررسی ریشه‌های بحران دارفور سودان و واکنش قدرت‌ها، سازمان‌ها و مجامع بین‌المللی»، *فصلنامه مطالعات آفریقا*، شماره ۹، صص ۵۴-۳۵.

قهرمانپور، عسگر (۱۳۹۲)، «متغیرهای تأثیرگذار داخلی و بیرونی بر ثبات سیاسی قاره آفریقا»، *نشریه الکترونیکی ثاقب*، پرونده ویژه آفریقا، شماره نهم (ثاقب ۹)، صص ۴۶-۴۱، قابل دسترس در آدرس اینترنتی: <http://www.rohama.org/>.

قوام، عبدالعلی (۱۳۸۸)، *چالش‌های توسعه سیاسی*، چاپ چهارم، تهران: نشر قومس.

مارش، دیوید و جری استوکر (۱۳۸۴)، *روش و نظریه در علوم سیاسی*، ترجمه امیرمحمد حاجی‌یوسفی، چاپ دوم، تهران: انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی.

متوسلی، محمود (۱۳۸۸)، «ابزارهای تحلیل و تبیین مسائل اقتصادی از دیدگاه داگلاس نورث»، *فصلنامه جامعه و اقتصاد*، سال ششم، شماره نوزدهم و بیستم، صص ۱۰۷-۸۱.

مرکز اطلاعات سازمان ملل متحد (۱۳۸۶)، «حفظ صلح، رویارویی با چالش‌های جدید»، ترجمه مرکز اطلاعات سازمان ملل متحد، اداره اطلاعات همگانی ملل متحد، تهران، صص ۱۸-۱، قابل دسترس در آدرس اینترنتی: <http://www.unic-ir.org>.

مرکز اطلاعات سازمان ملل متحد (۱۳۸۰)، «صلح و امنیت بین‌المللی»، ترجمه مرکز اطلاعات سازمان ملل متحد، اداره اطلاعات همگانی ملل متحد، تهران، صص ۱۳۸-۶۷، قابل دسترس در آدرس اینترنتی: <http://www.unic-ir.org>.

نبوی، سیدمرتضی (۱۳۸۹)، «میزگرد علمی: اسلام، نهادها و توسعه»، *راهبرد یاس*، شماره ۲۳، صص ۴۲-۵۰.

نقیب‌زاده، احمد (۱۳۸۷)، *درآمدی بر جامعه‌شناسی سیاسی*، چاپ ششم، تهران: انتشارات سمت.

نورث، داگلاس (۱۳۷۷)، *نهادها، تغییرات نهادی و عملکرد اقتصادی*، ترجمه محمدرضا معینی، تهران: انتشارات سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی.

نورث، داگلاس (۱۳۸۵)، «اقتصاد نهادی نوین و توسعه»، ترجمه فرشاد مؤمنی، *فصلنامه*

اقتصاد سیاسی تحول همه‌جانبه، سال اول، شماره ۱، صص ۱۰۳-۹۲.  
هادیان، حمید (۱۳۸۷)، «ریشه‌های نظامی‌گری و نقش سیاسی ارتش در آفریقا»، *فصلنامه مطالعات آفریقا*، شماره ۱۸، صص ۷۶-۵۳.

#### ب - انگلیسی

- Arya, Shailender (2009), "Sudan –Conflicts, Terror, & Oil", *Journal of Defence Studies*, Vol. 3. No. 4, pp. 64-78.
- Atieh, Allison (2001), "Multilateral peace operations in Africa: an approach for the 21 century", *Thesis Submitted to the Faculty of Georgetown University*, School of Foreign Service, pp. 1-80.
- Batware, Billy (2012), "Rwanda Ethnic Conflicts (a Historical Look at Root Causes)", *MA peace and Conflicts Studies*, European Peace University, Austria, pp 1-17.
- Cook, Nicolas (2003), "Liberia: 1989-1997 Civil War, Post-War Developments, & U.S. Relations", *Congressional Research Service*, CRS Report for Congress, pp. 1-26.
- Dagne, Ted (2011), "Sudan: The Crisis in Darfur and Status of the North-South Peace Agreement", *Congressional Research Service*, pp. 1-38.
- Dennis, Peter (2006), "A Brief History of Liberia", *The International Center for Transitional Justice*, pp. 1-16.
- Gabissa, Hunde D (2010), "Internal Conflict with International dimensions, the Case of Somalia", *Belgium*, pp. 1-17.
- Karbo, Tony (2011), *Peace, Conflict & Development in Africa*, Printed in Switzerland, University for Peace.
- Lidow, Nicholai Hart (2012), *Violent Order: Rebel Organization & Liberia's Civil War*, Book Manuscript Draft, available in: <https://stacks.stanford.edu>.
- Mingst, Karen A. (1999), *Essentials of International Relations*, NewYork: W.W.Norton & Company.
- Rugumamu, Severine M. (2002), "Conflict Management in Africa: Diagnosis of Current Practices and Future Prospects", *Addis Ababa*, available in: [www.unpan1.un.org](http://www.unpan1.un.org), pp1-28.
- United Nations (2013), "List of Peacekeeping Operations 1948–2013", *United Nations Publication*, available in: [un.org/en/peacekeeping/documents/operationslist](http://un.org/en/peacekeeping/documents/operationslist), pp 1-2.
- United Nations peacekeeping (2013), "Peacekeeping Operations", *United*

**Nations Publication**, available in: <http://www.un.org/en/peacekeeping>.  
White, Jeremy Patrick (2008), "Civil Affairs in Somalia", **Center for Strategic and International Studies (csis)**, Washington, pp 1-9.  
World Bank (2005), "Conflict in Somalia: Drivers and Dynamics", **World Bank publication**, [siteresources.worldbank.org](http://siteresources.worldbank.org), pp 1-61.  
Youngs, Ted (2004), "Sudan: Conflict in Darfur", **HOUSE OF COMMONS**, Research paper 04/51, pp 1-27.

